

گنجی نویافته یا وهمی بر یافته؟!*

جویا جهانبخش

تمهید

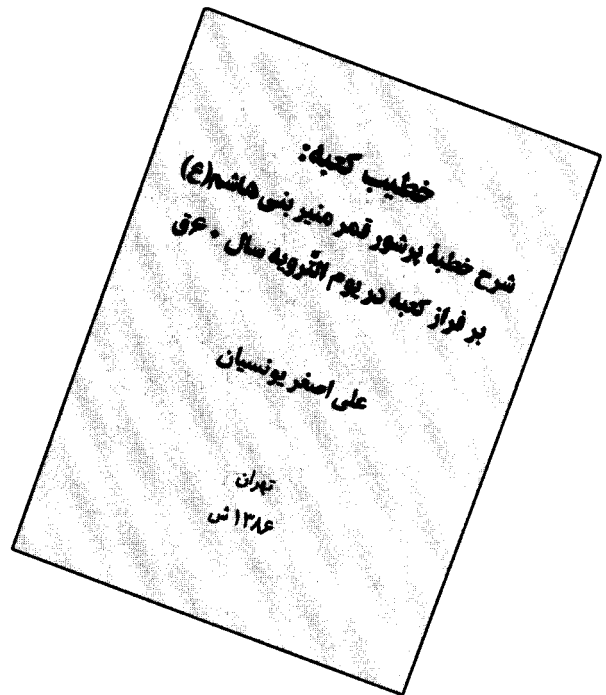
ألا! إنما الأيامُ قد صيرنَ كلَّها
عجائبَ حتَّى ليسَ فيها عجائبُ!

آیا تاکنون خطبه‌ای که گفته می‌شود حضرت ابوالفضل عباس بن علی (ع) در روز «ترویج» سال ۶۰ ق بر بام کعبه ایراد فرموده است، خوانده‌اید؟ آیا از این خطبه آتشین هیچ خبری دارید؟ ... اگر برای مطالعه در تاریخ و حدیث، تنها به سراغ مؤلفات اصیل و منابع اصلی می‌روید و به سخن اهل تدقیق و تحقیق گوش می‌سپارید، عجب نیست که از این خطبه و خبر آن چیزی نخوانده و نشنیده باشید؛ زیرا در منابع قدیم و قویمی که درباره احوال اهل بیت رسالت و قافله حسینی به از چنین خطبه‌ای عین و آثری نیست.

ظهور این خطبه و آشنا شدن برخی از گویندگان و نویسندگان با آن، رهین انتشار کتابی عجیب است به نام خطیب کعبه^۲ که چنین خطبه‌ای را معرفی و عرضه می‌کند و آن‌گاه مباحثی به عنوان شرح و توضیح آن ارائه می‌دهد.

در گفتار حاضر لختی به همین کتاب که در این روزگار آکنده از غرایب، خود یکی از غریب‌ترین و شگفتی‌زاترین منشورات عصر در حوزه دین به شمار می‌رود،^۳ خواهیم پرداخت.^۴ نویسنده کتاب، «مهندس علی اصغر یونسیان» است که گفته می‌شود: «سال‌هاست از سنگر دانشگاه برای حمایت از حریم ولایت مدد می‌جوید»^۵ و آثاری به نظم و نثر منتشر ساخته.^۶

دو تن از نویسندگان حوزوی بر این کتاب تقریظ نوشته و آخرین خواننده‌اند: یکی آقای «شیخ جواد کربلایی» و دیگری آقای «علی اکبر مهدی پور». تقریظ‌های این هر دو تن با دو پیشگفتار خود نویسنده کتاب، در فصلی مُقدم بر فصل نخست - که نویسنده کتاب این فصل مُقدم را «فصل صفرم»^۷ خوانده است! - جای گرفته است.



خطیب کعبه: شرح خطبه پرشور قمر منیر بنی هاشم (ع) بر فراز کعبه در یوم الترویج سال ۶۰ ق، علی اصغر یونسیان، چاپ اول، تهران: آینه زمان، ۱۳۸۶ ش.

* پاورقی‌های این مقاله به علت حجم زیاد آنها به انتهای مقاله منتقل شد.

حسین علیه السلام) مَنْ كَانَ بِالْأَمْسِ يَتِيًّا أَصِيحَّ قِبَلَهُ.
 أَيُّهَا الْكَفَرَةُ الْفَجْرَةُ! اتَّصِدُونَ طَرِيقَ الْبَيْتِ لِإِمَامِ الْبَرَّةِ؟ مَنْ هُوَ
 أَحَقُّ بِهِ مِنْ سَائِرِ الْبَرِيَّةِ؟ وَمَنْ هُوَ أَدْنَىٰ بِهِ؟ وَأَلَا جِحْمُ اللَّهِ الْجَلِيَّةُ
 وَأَسْرَارُهُ الْعَلِيَّةُ وَاخْتِبَارُهُ الْبَرِيَّةُ، ۱۹ لَطَارَ الْبَيْتُ إِلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يَمْشِيَ لَدَيْهِ.
 قَدْ اسْتَلَمَ النَّاسُ الْحَجَرَ، وَالْحَجَرُ يَسْتَلِمُ يَدَيْهِ.

وَأَوْلَمَ تَكُنْ مَشِيئَةُ مَوْلَايَ مَجْبُولَةً مِنْ مَشِيئَةِ الرَّحْمَنِ، لَوْ قَعْتُ عَلَيْكُمْ
 كَأَلْسَقْرِ النَّضْبَانِ عَلَى عَصَافِيرِ الطَّيْرَانِ.

... اتَّخَوْفُونَ قَوْمًا يَلْعَبُ بِالْمَوْتِ فِي الطُّفُولِيَّةِ فَكَيْفَ كَانَ فِي
 الرُّجُولِيَّةِ؟

وَأَقْدَيْتُ بِالْهَامَاتِ لِسَيِّدِ الْبَرِيَّاتِ دُونَ الْحَيَوَانَاتِ. هَيْهَاتَ! فَانظُرُوا
 ثُمَّ انظُرُوا مِمَّنْ شَارَبَ الْخَمْرَ وَمِمَّنْ صَاحَبَ الْحَوْضَ وَالْكَوْثَرَ وَمِمَّنْ فِي
 بَيْتِهِ الْغَوَانِيُّ السُّكْرَانُ وَمِمَّنْ فِي بَيْتِهِ الْوَحْيُ وَالْقُرْآنُ، وَمِمَّنْ فِي بَيْتِهِ
 اللَّهْوَاتُ وَالذَّنَسَاتُ وَمِمَّنْ فِي بَيْتِهِ التَّطْهِيرُ وَالْآيَاتُ.

وَأَنْتُمْ وَقَعْتُمْ فِي الْغَلْطَةِ الَّتِي قَدْ وَقَعْتَ فِيهَا الْقَرِيشُ، لِأَنَّهُمْ أَرَادُوا
 قَتْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْتُمْ تُرِيدُونَ قَتْلَ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ.

وَلَا يُمْكِنُ لَهُمْ مَا دَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيًّا، وَكَيْفَ يُمْكِنُ
 لَكُمْ قَتْلَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا دُمْتُ حَيًّا سَلِيلاً؟
 تَعَالَوْا أُخْبِرْكُمْ بِسَبِيلِهِ، بَادِرُوا قَتْلِي، وَاضْرِبُوا عُنُقِي لِيَحْصَلَ مُرَادُكُمْ.
 لَا يَبْلُغُ مِدَارَكُمْ، وَبَدَّدَ أَعْمَارَكُمْ وَأَوْلَادَكُمْ، وَلَعَنَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى
 أَجْدَادِكُمْ.

اکنون بجاست ترجمه ای را که در خود کتاب خطیب
 کعبه از این متن به دست داده اند، از نظر بگذرانید:

«به نام خداوند بخشنده مهربان
 حمد خدایی را سزاست که این بیت را به قدم پدر او (اشاره
 به ابی عبدالله الحسین (ع) شرافت داد؛ خدایی که دیروز گذشته
 (اینجا) برای او بیت بود، ولی امروز [به یمن قدم پدرش] قبله
 گردید.

ای کافران فاجر و فاسق! آیا ادامه امر حج را برای امام پاکان
 و نیکان مانع می شوید؟ چه کسی سزاوارتر از او به خانه کعبه
 است؟ چه کسی از او به کعبه نزدیک تر است؟

اگر حکمت های آشکار خدا و اسرار بلندبالا و امتحان
 نمودن بندگان او [به وسیله این خانه] نبود، هر آینه این بیت به
 سوی او پرواز می کرد؛ قبل از آنکه امام حسین (ع) قدم به طرف
 آن بردارد. مردم استلام حجر می کنند، ولی حجر دست او را
 استلام می نماید.

کتاب خطیب کعبه - آسان که اشارت رفت - شرحی است بر
 متنی عربی، و آن متن عربی کوتاه، بنابر ادعای مؤلف،
 «خطبه ای» است که «حضرت ابوالفضل (ع)» بر بالای
 بام کعبه ایراد فرموده و منبع آن نیز، باز بنابر ادعای مؤلف، کتاب
 مناقب سادات^۹ الکرام تألیف سیدعین العارفين هندی است که
 هم بنابر ادعای مؤلف، در کتابخانه مرحوم علامه
 میرحامد حسین هندی موجود است.^{۱۰}

چه مؤلف کتاب و چه آقای مهدی پور - که هر دو بر صحت و
 أصالت این متن پای فشارند - هیچ یک خود کتاب مناقب
 السادات^۹ الکرام مورد ادعا را در اختیار ندارند^{۱۱} و - آسان که از
 پیشگفتار مؤلف برمی آید - تنها رونوشت همین خطبه را «آقای
 مهندس سجادی» - که ایشان را هم نمی شناسیم - از آن کتاب اخذ
 کرده و در اختیار مؤلف قرار داده است.^{۱۲}

با ابهامی که در باب مآخذ این خطبه ادعایی وجود دارد،
 بیشترین تأکید و عنایت نویسنده و تقریظ نویسان به خود متن و
 ظاهر و باطن عبارات آن معطوف است.

هم آقای شیخ جواد کربلایی که نخستین تقریظ را بر کتاب
 نوشته اند و هم مؤلف کتاب از «مضامین عالی» خطبه یاد می کنند^{۱۳} و
 آقای مهدی پور که دو مین تقریظ را نوشته اند، بر دو نویسنده پیش گفته
 سبقت جسته، در ستایش این خطبه سنگ تمام گذاشته اند.^{۱۴}

مؤلف کتاب و دو تقریظ نویس آن نسبت این کلام را به
 حضرت ابوالفضل (ع) ثابت می دانند^{۱۵} و به ویژه آقای مهدی پور
 و مؤلف هر دو کوشش دارند خوانندگان را در باب این نسبت،
 بی گمان سازند.

از قضا به نظر می رسد بعضی مخاطبان هم این خطبه نوپدید
 را مهم پنداشته،^{۱۶} حتی در عرصه تاریخنگاری و دین پژوهی
 قابل استناد انگاشته اند.^{۱۷}

اما این خطبه که بدین سان از گروهی دل برده، چیست و
 چگونه است؟

متن خطبه و تنبّهات برخاسته از آن

متن خطبه، بنابر کتاب خطیب کعبه،^{۱۸} از این قرار است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَ هَذَا (اشاره به بیت) بِقَدُومِ أَبِيهِ (اشاره به امام

اگر مشیت و خواست مولای من از مشیت خدای رحمان سرچشمه نمی گرفت و به آن تعلق نداشت، هر آینه مانند مرغ شکاری غضبناک که بر گنجشک های در حال پرواز هجوم می آورد، بر شما حمله می آوردم - آیا قومی را می ترسانید که آنها در کودکی مرگ را به بازی می گیرند، پس چگونه است در بزرگی - و به جای حیوانات، سران و مهتران شما را در برابر او فدا می کردم.

هیئات! نگاه کنید آن هم به دقت و ببینید [سزاوار است پیرو چه کسانی باشید] از کسی پیروی کنید که شارب الخمر است یا از کسی که صاحب حوض و کوثر است؟ از کسی که در خانه او آواز خوان های مست وجود دارد یا از کسی که در بیت او وحی و قرآن است؟ از کسی که در خانه او هوسرانی و آلات لهو و لعب و پلیدی است، یا از کسی که در خانه او پاکی و نشانه های خداست؟

شما در گمراهی و انحرافی واقع شدید که قریش در آن قرار داشتند؛ مراد آنها کشتن رسول خدا (ص) بود و شما کشتن فرزند دختر پیامبرتان را اراده نموده اید. تا زمانی که امیر المؤمنین (ع) زنده بود، بر ایشان کشتن پیغمبر خدا (ص) ممکن نبود، چگونه برای شما کشتن ابی عبدالله الحسین (ع) امکان پذیر است مادامی که من - که ذریه علی (ع) هستم - زنده باشم؟

بیاید تا شما را به راه کشتن امام حسین (ع) آگاه کنم: به قتل من مبادرت ورزید، گردن مرا بزنید تا مراد شما حاصل گردد.

خداوند شما را به مقصودی که برای آن دور هم جمع شده اید نرساند و عمرهای شما را کوتاه و اولادتان را متشتت و پراکنده سازد و شما و اجدادتان را لعنت کند.^{۲۰}

اگرچه خوانندگان بهره ور از فُنُونِ اَدَبِیَّت و عَرَبِیَّت و حدیث و کلام و تاریخ را از یکبار مطالعه این متن، سر رشته کار به دست خواهد افتاد و حاجتی به اطاله کلام نخواهد بود، به مصداق «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ» (ص ۵۱، ی ۵۵) و تنها برای جلب توجه و تَنْبِهُ طالب علمان ابجدخوانی چون خود، در اینجا، درباره بعضی فقره های متن یاد شده کلمتی چند به قلم می آورد تا قدری فضای گفت و گوی غُبار تر گردد و به ویژه روشن شود آیا سلامت و سلاست و صلابتی که ادعا شده است در متن و محتوای این خطبه هست، آنچنان است که مدعیان گفته اند و شرح آن خواهد آمد، و آیا به راستی از دید زبان و بیان و سبک و أسلوب، این سخنان، به سخنان مردمان فرزانه و سخندان، - برتر از آن: - به کلام آسمان فرسای پروردگان بیت نبوت و امامت می ماند یا نه؟ و آیا این تنها دستاویز مدعیان که ادعای هماهنگی اسلوب و بیان و محتوای خطبه با سخنان

خاندان رسالت است، ادعایی مقبول است و راهی به دهی می برد؟ پس تنها به چند نکته از نکاتی که در این باره گفتم است می پردازیم.

در همان سطر دوم خطبه درباره «کعبه» گفته شده است: «مَنْ كَانَ بِالْأَمْسِ بَيْتًا أَصْبَحَ قِبْلَةً».

راستی این عبارت چه معنای معقولی دارد؟ مترجم چه توجیهی برای تطبیق ترجمه پیشنهادی اش با متن در اختیار خواننده می تواند نهاد؟ آیا از «کعبه» با لفظ «مَنْ» یاد شده است؟! قائل، در همان آغاز، مخاطبانش را به صراحت «کافر» و «فاجر» می خواند!

آیا خردپذیر است که فرزند فرزانه امیرمؤمنان بر بام کعبه رود و فریاد کند: «أَيُّهَا الْكَفَرَةُ الْفَجْرَةُ»؟!

بالطبع چنان سخنرانی خاصی بر بام خانه خدا - به تعبیر آقای مهدی پور - در حضور هزاران حاجی^{۲۱} و طوافگر ایراد گردید [ه است] ^{۲۲} آیا حضرت ابوالفضل (ع) بر خود روا می داشته است که میهمانان ضیافت رحمن و توده مسلمانان را «كَفَرَةُ قَجْرَه» بخواند؟!

هم آقای مهدی پور که بر این کتاب تقریظ و آفرین نوشته اند و هم نویسنده خود کتاب، می دانند چنین خطابی نارواست؛ لذا - دانسته یا ندانسته - دست به توجیه و تأویل یازیده اند. آقای مهدی پور مخاطب این خطاب را «هیئت حاکمه»^{۲۳} دانسته اند و نویسنده کتاب «حاضرین در بیت الله الحرام را که برای کشتن حضرت اباعبدالله الحسین (ع) در آنجا گرد آمده بودند»^{۲۴} مخاطب این خطاب شمرده است.

بی گمان چه آقای مهدی پور و چه نویسنده خطیب کعبه مدعی نیستند که همه یا اکثریت آن «هزاران حاجی و طوافگر» از «هیئت حاکمه» و یا از مزدوران سازماندهی شده یزید بن معاویه بوده اند. اکثریت قاطع حاضران، توده مسلمانان حج گزار بوده اند و ای بسا تنی چند از «هیئت حاکمه» یا مزدوران سازماندهی شده نیز در میان ایشان حاضر بوده باشند.

حال آیا رواست و خردپذیر است که فرزند فرزانه علی مرتضی (ع) بر بام کعبه در میان آن «هزاران حاجی و طوافگر» فریاد کند: «أَيُّهَا الْكَفَرَةُ الْفَجْرَةُ!» و مخاطب و مرادش همان افراد معدود مزدور یا «هیئت حاکمه» باشد؟! آیا این مصداق همان

لختی پسان تر می خوانیم:

«... انظروا مِمَّنْ شاربُ الخمرِ ومِمَّنْ صاحبُ الحوضِ والكوثرِ، ومِمَّنْ فى بيته الغوانى السكران ومِمَّنْ فى بيته الوحى والقرآن، ومِمَّنْ فى بيته اللّهواتُ والدنساتُ ومِمَّنْ فى بيته التطهيرُ والآياتُ...».

می پرسیم: همین «انظروا ممن شارب الخمر» یعنی چه؟ این چه اسلوبی است؟ آیا مترجم که آزادانه و دلیرانه به ترجمه و معناگذاری کلام پرداخته است، متوجه نقصان نحوی عبارت نیست؟!

همین اشکال در «ممن صاحب الحوض والكوثر» نیز قابل طرح است.

در همان فقره پیش گفته، تعبیر «الغوانى ۲۹ السكران» به کار رفته و مترجم آن را به «آوازخوان های مست» ترجمه کرده است. «السكران» (به ضم سین) چه واژه ای است و یعنی چه؟ در اواخر خطبه می خوانیم:

«ولا يُمكِنُ لَهُمْ...»

آیا به جای «لايُمكِنُ» (کذا؛ به جزم)، انتظار نمی رفت تعبیری نظیر «لم يُمكِنُ» بیاید؟ در همین اواخر خطبه آمده است:

«... كيف يُمكِنُ لكم قتلُ ابي عبد الله الحُسين (ع) مادمتُ حياً سليلاً؟»

بالطبع مراد از «سلیل» در اینجا «فرزند» است؛ ۳۰ ولی «مادمتُ... سلیلاً» یعنی چه؟

«مادمتُ حياً» معنای معقولی دارد. آدمی تا سرآمد معینی در قید حیات دنیوی است و از آن پس «حی» (بدین معنا) نخواهد بود؛ ولی آیا «فرزند» کسی بودن هم سرآمد معینی دارد؟ آیا کسی می تواند تا زمانی مشخص فرزند فلان شخص باشد و پس از آن دیگر فرزند آن شخص یا - به طوری که از عبارت «سلیلاً» برمی آید - مطلقاً فرزند نباشد؟

برای «مادام که من ... فرزند باشم» در اینجا چه معنای معقولی تصور می توان کرد؟! ... گویا هیچ! و درست از همین روی مترجم نیز که بارها خود را از بند مضامین و ازگانی و دستوری متن رها نموده است، در ترجمه این عبارت نوشته: «تا مادامی که ۳۱ من - که ذریه علی (ع) هستم - زنده باشم».

در نفرین پایانی خطبه می خوانیم:

«لا يَبْلُغُ اللهُ مِدَارَكُمُ».

«میدارکم» که در متن خطبه (ص ۴۸) به همین ریخت، و در

«تخصیص اکثر» نیست که از گوینده حکیم سر نمی زند و عقلا آن را مستهجن می شمارند؟

پس از نسبت کذایی کفر و فجور، مخاطبان بدین عبارت مورد پرسش واقع می شوند:

«أَتَصُدُّونَ طَرِيقَ الْبَيْتِ لِإِمَامِ الْبَرَّةِ؟»

همین اندازه که خواننده اندکی عربی بداند، حتی بدون مراجعه به معاجم تخصصی و تنها از راه انس متعارف با لسان قرآن مجید، فریاد می آورد که طریقه طبیعی کاربرد فعل «صَدَّ» و دیگر صیغ آن در این مقام از راه مقرون ساختنش با حرف جر «عَنْ» است؛ ۲۵ به عبارت دیگر متوقع آن بود که بخوانیم: «أَتَصُدُّونَ عَنْ طَرِيقِ الْبَيْتِ ...».

آیا این اندازه از هنجارشناسی عربی و انس با زبان قرآن چیزی است که اهل خانه امیر بی رقیب کلمه از آن بی بهره باشند؟! هرگز! در میانه های خطبه می خوانیم:

«... لَوَقَعْتُ عَلَيْكُمْ كَالصَّقْرِ الْغَضْبَانِ عَلَى عَصَافِيرِ الطَّيْرَانِ».

صرف نظر از سجع بارد و مبتدیانه و تکلف آلود عبارت، تنها می پرسیم: «عصافیر الطیران» یعنی چه؟ «طیران» (به سکون یاء) چه لغتی است؟

مترجم «عصافیر الطیران» را به «گنجشک های در حال پرواز» ترجمه کرده است؛ پس پیداست که «طیران» به سکون یاء را همان «طیران» (مصدر «طار» به زبر یاء) می خوانند؛ ولی ای کاش می دانستیم کدام عرب فصیح و چگونه گنجشکان در حال پرواز را «عصافیر الطیران» می خوانده است؟! پسان تر می خوانیم:

«أَتَخَوِّفُونَ قَوْمًا يَلْعَبُ بِالْمَوْتِ...».

هر چند از دید نحوی رواست که با اسم جمع، مانند «قوم»، معامله مفرد نیز کنند، ۲۶ لیک از لسان پروردگان مکتب قرآن که آکنده است از اسم جمع «قوم» که بارها و بارها با آن معامله جمع کرده اند، ۲۷ بیوسیده آن نیست که به جای «قوماً يلعبُ» گفته باشند: «قوماً يلعبون»؟ و بدین ترتیب آیا مقتضای سبک شناسی کتاب و سنت ۲۸ و تعرف به لسان آن، این نیست که در باب چنین استعمالی درنگ کنیم؟

دو جای دیگر کتاب (ص ۳۳۷ و ۳۳۹) در گفتاوردها از متن خطبه، به ریخت «مدارکم»، ضبط گردیده است. چه واژه ای است و چه معنایی دارد؟

واژه نامه های تازی در این باره چندین یاری نمی رسانند. مترجم در ترجمه این فقره نوشته است: «خداوند شما را به مقصودی که برای آن دور هم جمع شده اید نرساند». متأسفانه هیچ توضیح نداده اند که این معنا را از کجا به دست آورده اند.

از دیگر سو تکرار ضبط «مدارکم» در صفحات مختلف کتاب، راه را بر این گمان نیز می بندد که این واژه «مُراد» - و نه «مَدَار» یا «مَدَار» - بوده باشد [که از قضا با ترجمه پیشنهادی مترجم نیز «مُراد» سازگارتر است!!].

و افسین سخن خطبه، این نفرین است:
«وَلَعَنَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ أجدادِكُمْ».

کاربرد حرف جرّ «علی» برای فعل «لَعَنَ» به غایت از هنجارهای طبیعی زبان عربی دور است و تبه بدین نکته برای کسی که با زبان قرآن کریم^{۳۲} آشنا باشد یا حداقل متن زیارت عاشورای معروف را از نظر گذرانیده باشد، آسان خواهد بود. پردازنده این عبارت - که احتمالاً در اصل عربی زبان نبوده است - میان صورت هایی چون «لعنة الله على فلان» و «لَعَنَ اللهُ فلاناً» خلط کرده و این خلط عجمیانه چیزی است که در ادبیات ما سابقه دارد.^{۳۳}

به یاد داشته باشیم در هر زبانی، به ویژه زبان عربی، خروج از هنجارهای رسمی و روندهای طبیعی و قوانین معیار زبان و لغت و دستور آن، شواهد و نمونه هایی دارد، لیک اگر مواردی از این برون شده ها و ناسازگاری ها در یک متن کوتاه فراهم آید، آیا باز می توان از صلابت و سلاست و جزالت و فخامت آن متن دم زد و آن متن را از دید سبک شناختی هماهنگ با عالی ترین نمونه های شیوایی و رسایی از آن زبان قلم داد؟ آیا می توان خاصه اگر متن یاد شده به خودی خود خاستگاه روشنی نداشته و صدور و پیدایی آن در پرده ابهام جای داشته باشد، «خلاف آمد» های آن متن را موجب تغلیظ و تشدید ابهام ها و تاریکی های پیرامون آن ندید؟

آیا گزاف نیست که بخواهیم آشنایان متن متینی چون صحیفه سجادیه و فصاحت نامه شکوهمندی چون نهج البلاغه شریف را قانع سازیم که خطبه ادعایی کتاب خطیب کعبه نیز از لسان آن خاندان سخندان و سخن سنج و سخن شناس و سخن گستر تراویده و با آن چکادهای شیوایی و رسایی پهلو می زند؟! ... «چراغ مرده کجا، شمع آفتاب کجا؟!»^{۳۴}

از دیگر نشانه های کذب

در مثل چنین خبری که گفته می شود متن سخنرانی حضرت ابوالفضل علیه السلام بر بام کعبه و در حضور حج گزاران، آن هم در چنان فضا و اوضاع تاریخ پراهمیتی (یعنی روز ترویبه سال ۶۰ ق) است، نفس عدم اشتهار، بل عدم تواتر اصل واقعه، از نشانه های دروغین بودن آن است.

علامه فقید، مرحوم آیت الله میرزا ابوالحسن شعرانی در رساله نغز و پرمغزی که در علم درایه پرداخته است، چنین می نویسد:

بسیاری علماء من جمله علامه در نهایة الاصول و شهید در درایه ذکر نموده اند که اگر دوامی مردم در نقل مطلبی بسیار [باشد] و مع ذلك متواتر نشود، دلیل بر کذب ناقل آن خواهد بود؛ مثل آنکه مؤذنی از مناره بیفتند؛ خبر آن در شهر منتشر می شود و اگر یک نفر خبر دهد [و بس]، باید او را تکذیب کرد؛ یا اگر شهری بین قم و تهران موجود باشد، خبر آن متواتر می شود؛ و اگر یکی خبر داد [و بس] البته پذیرفته نیست؛ و اگر کسی ادعا کند که حضرت پیغمبر (ص) ده نماز بر مردم واجب کرده و مردم پنج نماز معروف را نقل کرده اند، هیچ کس قبول نمی کند. صاحب جواهر این قاعده را بسیار به کار برده من جمله در نجاست عرق جنّب از حرام و حرمت نافله برای کسی که نماز قضا بر ذمه دارد، می گوید: این مسائل عام البلوی باید در روایات و بین علما معروف باشد، و چون یک یا دو نفر روایت کرده اند، اعتبار ندارد. از این قبیل است حدیثی که در تفسیر علی بن ابراهیم نقل نموده که حضرت امام جعفر صادق (ع) «صراط من أنعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین» قرائت کرده. چون شیعه سیصد سال در حضور ائمه (ع) روزی پنج وقت نماز می خواندند و اگر قرائت به این کیفیت واجب بود، تمام روایات باید این حدیث را نقل کرده [باشند] و متواتر شده باشد. شاید امام در مقام تفسیر عبارت اخری فرموده: «ولا الضالین»، یعنی «غیر الضالین»؛ راوی گمان کرده که باید به این کیفیت قرائت کرد.^{۳۵}

آن مرحوم در یکی از تعالیق حدیثی فاضلان خود بر شرح

أُولَى لَكَ! حَقَّقْتَ دَمَكَ وَلَمْ يَنْقُصَكَ ذَلِكَ مَنْ شَرَّفَكَ».^{۳۷}

حاصل معنا: ... از بُرید بن معاویه منقول است که گفت: از حضرت ابو جعفر (امام باقر) علیه السلام شنیدم که می فرمود: «یزید بن معاویه به مدینه اندر آمد و آهنگ حج داشت. پیش مردی از قریش کس فرستاد و مرد به نزد او آمد. یزید وی را گفت: آیا از برای من خستو می شوی که تو برده منی، اگر خواهم بفروشم و اگر خواهم به بردگی می دارم؟ مرد او را گفت: به خدا- ای یزید!- نه تو از من به حَسَب در قریش گرامی تری و نه پدرت در جاهلیت و اسلام از پدرم برتر بوده، و نه تو در دین برتر از منی و نه از من بهتری، پس چگونه از برای تو بدانچه درخواستی خستو شوم! یزید وی را گفت: به خدا اگر از برای من خستو نشوی تو را خواهم کشت! مرد او را گفت: اینکه مرا بکشی گران تر از کشته شدن حسین بن علی- علیهما السلام- پسر رسول خدا- صلی الله علیه و آله- به دست تو نیست! پس دستور داد و مرد را بکشتند.»

آن گاه به نزد علی بن الحسین- علیهما السلام- کس فرستاد و مانند آن چه با آن مرد قرشی گفته بود با آن حضرت بگفت. علی بن الحسین علیهما السلام به او فرمود: بگو بدانم اگر از برای تو خستو نشوم آیا همانسان که دیروز آن مرد را بکشتی مرا نخواهی کشت؟ یزید- که خدایش نفرین کند!- گفت: چرا. پس علی بن الحسین علیهما السلام به او فرمود: از برایت بدانچه درخواستی خستو شدم، من برده ای ام که بناخواست خود به بردگی و اداری شده ام، پس اگر خواهی نگاه دار و اگر خواهی بفروش. یزید- که خدایش نفرین کند!- گفت: تو را بهتر است!^{۳۸} خونت را پاس داشتی و این از ارجمندی ات نیز چیزی نکاست.»
علامه شعرانی در باب همین روایت پس از تذکر پیش گفته و در ادامه آن می نویسد:

«... وَ سَفَرُ يَزِيدَ إِلَى الْحِجَازِ لَمْ يَنْقُلْهُ أَحَدٌ وَلَوْ كَانَ حَقًّا لَتَوَاتَرَ...»^{۳۹} خبر سفر یزید را به حجاز هیچ کس نقل نکرده است؛ و اگر چنین رخدادی راست می بود، هر آینه خبرش متواتر می شد.^{۴۰}

موضوع سفر یزید به حجاز، موضوعی است که- به قول محدث نوری (رضوان الله علیه)- «أهل سِير و تواریخ برخلاف آن همداستان اند»^{۴۱} و مرحوم شعرانی آن را مصداق قاعده پیش گفته قلمداد فرموده که الحق قاعده ای مهم و کارآمد در عرصه وضع شناسی است.^{۴۲}

الغرض، آیا خردپذیر است خبر خطبه ای که به تصریح دلدادگانش «در حضور هزاران حاجی و طوافگر ایراد گردیده»

کافی نیز آورده است:

ذَكَرَ الْعُلَمَاءُ الْأُصُولِيُّونَ مِنْ عَلَانِيَةِ كَذِبِ الْخَبَرِ، عَدَمَ تَوَاتُرِ مَا مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يَتَوَاتَرَ وَمَثَلُوا لِذَلِكَ بِخَبَرِ سُقُوطِ الْمُؤَذِّنِ مِنَ الْمَنَارَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ إِذَا لَمْ يَتَوَاتَرَ، وَوُجُودِ بَلَدٍ عَظِيمٍ بَيْنَ بَغْدَادَ وَسُرُّ مَنْ رَأَهُ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ.^{۳۶}

حاصل معنا: عالمان اصولی یکی از نشانه های دروغین بودن خبر را این دانسته اند که آنچه می باید متواتر شده باشد، به تواتر نرسیده باشد. در این موضوع خبر فروافتادن مؤذن را از مناره مسجد جامع و در روز جمعه در صورتی که به تواتر نرسیده باشد، همچنین وجود شهری بزرگ را در میانه بغداد و سامرا که احدی آن را ندیده باشد، مثال آورده اند.

بجاست برای هر چه روشن تر شدن مطلب، موضع توضیح یاد شده علامه شعرانی و حدیثی را که گفتار آن مرحوم ناظر بدان است، یاد کنیم.

در روضه کافی روایتی است، از این قرار: «ابن محبوب، عن أبي أيوب، عن بُرِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: إِنَّ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ وَهُوَ يُرِيدُ الْحَجَّ، فَبَعَثَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ قَاتَاهُ فَقَالَ لَهُ يَزِيدٌ: أَتَقْرَأُ لِي أَنْكَ عَبْدِي، إِنْ شِئْتَ بِعْتِكَ وَإِنْ شِئْتَ اسْتَرَفَيْتِكَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: وَاللَّهِ يَا يَزِيدُ! مَا أَنْتَ بِأَكْرَمَ مِنِّي فِي قُرَيْشٍ حَسِبًا وَلَا كَانَ أَبُوكَ أَفْضَلَ مِنْ أَبِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَالْإِسْلَامِ وَمَا أَنْتَ بِأَفْضَلَ مِنِّي فِي الدِّينِ وَلَا بِخَيْرٍ مِنِّي فَكَيْفَ أَقْرَأُ لَكَ بِمَا سَأَلْتُ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدٌ: إِنْ لَمْ تَقْرَأْ لِي وَاللَّهِ قَتَلْتُكَ! فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: لَيْسَ قَتَلْتُكَ إِيَّايَ بِأَعْظَمَ مِنْ قَتَلِكَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَأَمَرَ بِهِ فُقُتِلَ.

(حدیث علی بن الحسین- علیهما السلام- مع یزید- لعنه الله) ثم أرسل إلى علي بن الحسين عليهما السلام فقال له مثل مقالته للقرشي؛ فقال له علي بن الحسين- عليهما السلام-: رأيت إن لم أقر لك أليس تقتلني كما قتلت الرجل بالامس؟ فقال له يزید- لعنه الله-: بلى! فقال له علي بن الحسين- عليهما السلام-: قد أقررت لك بما سألت؛ أنا عبد مكره، فإن شئت فأمسك وإن شئت فبع، فقال له يزید- لعنه الله-:

است]،^{۴۳} نه تنها به تواتر نرسد، حتی در قالب خبر واحدی که از دید تاریخی سزاوار اعتنائی هر چند قلیل باشد، نقل و روایت نشود؟ اکنون مستند خبر حاضر کتاب و مؤلفی است که بر فرض وجود خارجی،^{۴۴} از قضا و از هم اکنون، به خاطر همین نقل فوق العاده شاذ، مورد بدگمانی و اتهام است؛ چه، نقلی را که سده ها در هیچ منبع و مأخذ معتناهی دیده نشده و مقتضای درستی اش تواتر آن بوده^{۴۵} در قالب خبری مخدوش و با متنی ناستوار پیش روی ما نهاده است.

سعی باطل

اشاره کردیم که در کتاب خطیب کعبه، خود «خطبه» - یا به عبارت دقیق تر: متن مَلْفُوقِ مَلْحُونِ ادعایی - را، گواه صحت ادعا گرفته اند.

آقای مهدی پور نوشته اند:

باتوجه به اینکه ما به هیچ وجه به کتاب مناقب السادة الكرام^{۴۴} دسترسی نداریم، برای اثبات انتساب این خطبه به قمر منیر بنی هاشم (ع) هیچ راهی نداریم، به جز تعبیرات بلند، وازه های نورانی و محتوای بسیار والای خطبه که از مقام والای القا کننده آن حکایت می کند و این یکی از راه های اثبات نسبت یک سخن به صاحب سخن می باشد.^{۴۷} معارف والا، حقایق درخشان، معانی روشن و مطالب ژرفی که «خطیب کعبه» با اسلوبی بدیع، بیانی شیوا، منطقی استوار و تعبیری بسیار والا در این خطبه به کار برده، ما را از ارائه هرگونه سند و منبعی بی نیاز می سازد که چنین حقایق تابناک و دقایق درخشان هرگز از هیچ منبع دیگری جز چشمه سار زلال ولایت سرچشمه نمی گیرد.^{۴۸} خوشبختانه متن خطبه را خوانندگان گرامی از نظر گذراندند و بهتر است در باب نورانی بودن یا نبودن واژگان و بلندی یا کوتاهی تعبیرات و استواری یا ناستواری منطق آن، خود باز تأمل و داوری کنند. پرسشی که در اینجا باز پرسیدنی است، این است که: آیا از بُن به کارگیری چنین روشی برای صحت یا عدم صحت انتساب این خطبه، موجه و اطمینان آور است؟

آقای مهدی پور برای موجه فرامودن منهج خود در اثبات نسبت این خطبه، عمل دو تن از دانشمندان اسلامی را گواه گرفته اند: یکی «مرحوم آیت الله کاشف الغطاء» که در الفردوس الاعلی با استناد به اسلوب و شیوه سخن اهل بیت عصمت و طهارت (ع)، صدور دعای صباح را از آن خاندان مُسَلَّم شمرده است.^{۴۹}

دیگر «ابن ابی الحدید معتزلی» که در باب انتساب خطبه شَقَشِقِیّه، با استناد به سخن ابن خَشَّاب، از حیث سبک، نسبت

آن خطبه را به امیر مؤمنان علی (ع) استوار دانسته است.^{۵۰} حق آن است که نام و روش دو عالم یاد شده، مددی به منهج آقای مهدی پور نمی رساند و قوتی به استدلال ضعیف ایشان نمی بخشد.

در مورد اول، فارغ از نفس بحث انتساب دعای صباح به امیر مؤمنان علی (ع)، متأسفانه عمل علامه فقید، مرحوم آیت الله شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء - اعلی الله مقامه الشریف - با همه جلالت و نبالتی که او راست، به سبب تسامح خاصی که در بعضی ابواب علوم منقول به خرج می دهد، حجت نتواند بود.

برای آنکه خوانندگان ارجمند قائل این کلام را به تجاسر و ادعای بی دلیل منسوب ندارند، نمونه ای به عرض می رسانم: شیخ طریحی هر چند «از اجله علمای معتمدین است»، در کتاب منتخب مسامحات بسیاری نموده که بر اهل بصیرت و اطلاع پوشیده نیست.^{۵۱ و ۵۲}

مرحوم کاشف الغطاء در همتای همان کتاب الفردوس الاعلی که اظهار نظرش در باره دعای صباح مندرج گردیده است^{۵۳}، یعنی کتاب موسوم به جَنَّة المأوی، بیان می دارد همین که خبری را صاحب بحار یا طریحی در المنتخب نقل کرده باشد، از حیث اعتبار تاریخی^{۵۴} بسنده است، تا چه رسد به آن که سید بن طاوس در لیهوف یا شیخ مفید در ارشاد و مانند ایشان روایتش کرده باشند!^{۵۵}

همین گونه معتبر قلم دادن کتابی چون المنتخب کافی است تا فرانماید، علامه کاشف الغطاء - رضوان الله تعالی علیه - در مباحث نقلی متسامح بوده است.^{۵۶}

اعتماد فوق العاده ای که بر لیهوف ابن طاوس (رض) ابراز می دارد^{۵۷} نیز البته خالی از مسامحتی نیست^{۵۸} و آوازه مقتل ارزنده ابن طاوس نباید اهل نظر را از مواضع قابل نقد و تأملی که در آن هست، غافل دارد و جلالت شخصیت مؤلف یکسره به پای اتقان و صلاح و سداد مؤلفات وی نهاده شود.^{۵۹} وانگهی، گذشته از تسامحات، داستان دعای صباح، داستان دیگری است.

در واقع، آن داوری ادیب و اسلام شناس بزرگی چون علامه

ملاحظات در حق هر متن دیگر است؟

از راه تمثیل می توان گفت: ادعای آقای مهدی پور بدین می ماند که اگر نمره ۱۹/۵ را می توان با ارفاق ۲۰ قلمداد کرد، با نمره های زیر ۱۰ نیز می توان چنین کرد!

آیا چنین قیاسی مع الفارق نیست؟

ثانیاً، خود خطبه شقشقیه آیتی از فصاحت و بلاغت و صلابت است که حتی منکران انتساب آن هم بی شک منکر این عظمت ادبی و جلالت لفظی نبوده اند. بهترین گواه مدعای ما نیز این است که منکران هیچ البلاغه و شقشقیه آن را بر ساخته سید رضی یا سید مرتضی قلمداد کرده اند و این هر دو برادر از اختران درخشان آسمان ادب عربی و صاحب نثری ممتاز و نظمی دلنوازند که منکران هم بدان آگاه و خستو بودند.

القصة، چنین خطبه ای که «مردی از آن همی زاید»^{۶۴} کجا و خطبه مخدوش و مغلوپ مورد گفتگوی کتاب خطیب کعبه کجا؟

سبک شناسی، اگر بتواند نسبتی را آنگونه تأیید و تقویت کند، نسبت چنان متنهاست که اقتضای چنان داوری ها در آن باشد؛ نه متنی که حتی انتساب آن را به بیان عربی زبانان باسواد عادی هم نمی توان پذیرفت.

*

نویسنده کتاب خطیب کعبه بر نورانیت خطبه ادعایی یاد شده تأکید خاصی دارد. می گوید: «این خطبه نورانی مانند نورافکن پرتوفشانی است که فضای موجود را منور، و مانند مشکی است که مشام جان شیفتگان اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و عشاق ابی عبدالله الحسین و ابوالفضل العباس (علیهما السلام) را عطر آگین نموده است».^{۶۵}

وی در پیشگفتاری که بر چاپ دوم کتاب نوشته است، آورده: «عده ای از بزرگان اهل علم و معرفت و کمال که در رشته متن شناسی سالیان سال تلاش نموده،^{۶۶} با آشنایی ای که از^{۶۷} خاندان رسالت (ع) و نوع کلام و کلام های زیننده آنان دارند و صحت کلام نور را تشخیص می دهند، به حقیر اظهار داشته^{۶۸} که این خطبه نیازی به ذکر سند ندارد و خود گویای آن است که از ناحیه مقدسه قمر منیر بنی هاشم، حضرت ابوالفضل^{۶۹} العباس - علیه السلام -، شرف صدور یافته و تنها کسی که شایستگی و شهامت اظهار چنین جملات پر صلابت در مقابل آن دشمنان خون آشام و شمشیر به کف^{۷۰} را داشته، آن بزرگوار است».^{۷۱}

این «عده» - که از «انشاء»ی مولف عاقبت معلوم نمی شود که «جمع» هستند یا «مفرد»! - متأسفانه دلایل خود را بر ادعای غریبی که دارند مورد تصریح قرار نداده اند؛ پس تنها می توان به

فقید آیت الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء - قدس الله روحه - درباره متنی است که برآستی از دید لغت و ادب و محتوا ستایش سخن شناسان را برانگیخته و مهم تر از آن دست کم، ادعا شده است در همین قرون اخیر به خط مبارک امیر مؤمنان (صلوات الله و سلامه علیه) زیارت شده است.^{۶۰}

اگر داوری سبک شناختی مرحوم کاشف الغطاء - رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ - کاری می کند، استوارتر ساختن نسبت چنین متنی است؛ نه متنی مجهول و مخدوش و مغلوپ و مبهم که یکباره سر از کتب غیب در آورده و حتی نسبت به آن به یک عربی زبان باسواد مستقیم السلیقه استوار نتواند بود، تا چه رسد به فرزند امیر مؤمنان و عم و والا گهر سید ساجدان (صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین).

در باب ادیب آریب مفضالی چون ابن خشاب و دانشمند واسع الاطلاع سخن شناسی چون ابن ابی الحدید، بینونت از این هم روشن تر است؛ چه، ایشان خود از ارکان ادبیت و عربیت اند و خرده بینانه با اعظام این فن لِمَ وَلَا تُسَلِّمُ هَا می کنند^{۶۱} و حجیت کلامشان فراتر از این داوریهائی است که اکنون ما با آن رویاروییم و همین خطبه ادعایی علیل و پرابهامی را که از حضرت ابوالفضل می خواند و خوانندگان این مقال خود می توانند ببینند و درباره اش داوری کنند، «بدیع» و «شیوا» و «نورانی» و «والا» قلم می دهد!!

وانگهی، کلامی که ابن ابی الحدید و ابن خشاب درباره آن گواهی می دهند،^{۶۲} کلامی است که: اولاً، گروهی از اعظام محدثان و ادیبان و متکلمان عامه و خاصه، از دیرباز، یاد کرده و حتی نقل و گزارش نموده اند^{۶۳} و در کتاب های نامور و بلند پایه ای چون خود هیچ البلاغه عزیز آمده است. این کجا و آن خطبه ادعایی کذایی کجا؟! ... آیا تأیید و تقویت چنین خطبه ریشه دار معروف و مستندی از راه قرائن سبک شناختی، با تأیید متنی به کلی مجهول که حتی منبع نقل آن نیز شناخته است، همتا و همسان خواهد بود؟

به عبارت دیگر: به کار بردن ملاحظات سبک شناختی در حق خطبه ای چون شقشقیه که در منابع و مصادر مختلف معروف و مذکور افتاده، آیا همسان و همپایه کاربرد این

قولشان متعبد شد! هر چند با توجه به اینکه صاحب قول را نمی‌شناسیم، راه تعبد نیز بکلی بسته است!! ...

باری، پرسشی بی‌امان خاطر آدمی را می‌شوراند؛ و آن، این است: بر فرض اینکه آن «عده» متن‌شناس واجد چنان توان خارق‌العاده‌ای در تمییز اقوال و متون از یکدیگر باشند، و باز بر فرض اینکه تمام کاستی‌ها و ناستواری‌های لفظی و معنایی متن خطبه نادیده گرفته شود، این «عده» محترم از کجا معلوم کرده‌اند که جز آن حضرت هیچ‌کس «شایستگی و شهامت» بیان چنان سخنانی را - بر فرض آنکه به راستی سخنانی استوار و پرصلابت باشد - نداشته است؟! نمونه را باز بر فرض صلابت و استواری آن سخنان - چرا سرور ما حضرت علی بن‌الحسین شهید(ع) - نتواند واجد آن «شایستگی و شهامت» باشد؟ آیا آن «عده» حضرت ابوالفضل(ع) را در همه چیز از جمیع یاران و پیرامونیان و خاندان سالار شهیدان، بی‌هیچ استثنا، برتر می‌دانند؟ و اگر نه، چرا در همین اظهار نظر کوتاه، اینگونه گزافه می‌گویند و ندانسته «شایستگی و شهامت» بزرگواری چون حضرت علی بن‌الحسین شهید - علیهما السلام - را اینسان فرو می‌کاهند و درباره آنچه نمی‌دانند به داوری می‌نشینند؟!

پرسش صریح‌تر این است: آن عده که تا بدین اندازه نسنجیده اظهار نظر می‌کنند و حتی حد کلمات و وزن تعابیر عرف و زمان خود را نمی‌شناسند، آیا آنقدر صلاحیت دارند که نسبت متنی را - بدون ملاحظه سند آن - اثبات یا نفی کنند؟! البته کار بدین آسانی نیست. ۷۲

کسانی که آسانگیرانه، به صرف تصفّح (و احیاناً تفحص) در حدیثنامه‌های موجود - یعنی: همین حدیثنامه‌هایی که از اکاذیب غالیان و موضوعات مروی حشویان تهی نیست -، می‌پندارند چنان شناخت و انسی به اسالیب کلام و تعابیر و لغات امامان(ع) حاصل کرده‌اند که می‌توانند، علی‌رغم فاصله‌ای هزار و چندصد ساله، اصیل از برساخته قرار دهند، گویی از این نکته غافل‌اند که بسیاری از واضعان و جاعلان و مزوران و مُخَلّطانی که اسباب جعل و تزویر و تخلیط را در حدیثنامه فراهم ساخته‌اند، به همان اسالیب کلام و تعابیر و معابیر زبانی به مراتب آشناتر و مأنوس‌تر بوده و از هزار و یک فن باریک در این کار آگاه بوده‌اند که امروزیان، دست‌کم: به واسطه محدودیت‌های ناشی از بعد زمان، از وقوف بر آن به هر روی محروم‌اند.

شاید عده‌ای می‌پندارند جاعلان و واضعان و تحریفگران حدیث، تنها بقالان کوفه و حمالان بصره و خربندگان حجاز بوده‌اند و اینان را وقوف و دانش و نکته‌سنجی و سخندانی و

موقع‌شناسی نبوده است که در زیر و بم وضع و تحریف و تزویر به کار توانند برد و امر را بر دانشوران و دانش‌آموختگان مُشْتَبِه و مُلْتَبِس توانند کرد.

بماند که سخن بقالان و حمالان و خربندگان نیز به واسطه صبغه تاریخی و دیرینگی (Archaism) ناگزیر زبان، در دیده ما بدان سادگی و بیمایگی و رکالت و فصاحت که معاصرانشان می‌دیده و می‌یافته‌اند نخواهد بود.

و باز بماند که دانسته نیست ما را حتی مایه تمییز سخنان سست و ناستوار بی‌دانشان و نافر هیختگان از کلام بهنجار و مقام به اندام ارباب ادب و امیران کلمه باشد! ... که اگر بود رکالت‌های همین متن ادعایی کتاب خطیب کعبه را صلابت و سلاست و فصاحت نام نمی‌نهادیم!!

باری، سخن اینجاست که: بسیاری از روایان مهم، از قضا مردانی دانشور و حتی از معاشران امامان(ع) و نخبگان علمی مکتب بوده‌اند که هر یک به علتی از طریق صواب منحرف گردیده و به زخم تیغ زهرآگین آز و دنیاخواهی و یا بدفهمی و کوتاه بینی بر خاک انحراف غلتیده و کسانی را نیز در پی خود روان ساخته و خاک‌نشین کرده‌اند.

ابوالخطاب (محمد بن ابی زینب/ ف: ۱۳۸ ق) که از بنفرتین‌ترین غالیان و دروغزنی‌بیشرم بود که فرقه پرفتنه خطابیّه را راهبری می‌کرد، و گفته‌اند حاصل روایاتی که در مذمت او رسیده در حد تواتر است، آری! همین مرد گمراه گمراهگر پیش از آنکه به ضلالت افتد، از مرتبطان بیت امامت و کسی بود که مسائل اصحاب را می‌آورد و پاسخ آن را گرفته، بدیشان می‌رسانید. ۷۳

شلمغانی (محمد بن علی/ ف: ۳۲۲ ق) از پیشوایان اصحاب و فقیهی از فقهای شیعه به حساب می‌آمد که به واسطه حسدی که بر حسین بن روح - رضی الله عنه وارضاه - می‌برد بنای مخالفت و انحراف گذاشت و مدعی نیابت خاصه شد و سپس مذهبی غالیانه را بنیان نهاد و جنبشی اباحی - سیاسی پدید آورد. علی‌الظاهر بعض کتاب‌هایی که وی پیش از انحراف نوشته بود، به غایت نزد شیعه متداول و مورد استفاده بوده است و همین از

که در آن هیچ تردید توان کرد.

ثانیاً، خلاف فرض مدعیان تمییز نیز هست؛ چه، ایشان وقوع جعل و تزویر را در روایات قبول دارند لیک خود را به اتکای شناختی که از سبک و اسلوب روایات دارند قادر به تمییز روایات مجعول می دانند.

در رجال کشی - یا به تعبیر دقیق تر: اختیار معرفة الرجال شیخ الطائفه طوسی - در روایتی از یونس بن عبدالرحمن^{۷۸} که طی آن چرایی نگاه سختگیرانه یونس در پذیرش احادیث توضیح داده می شود: از جمله می خوانیم:

«... قال یونس: وافیت العراق فوجدت بها قطعة من أصحاب ابي جعفر (ع) ووجدت أصحاب ابي عبدالله (ع) متوافرين، فسمعت منهم واخذت كتبهم، فعرضتها من بعد على ابي الحسن الرضا (ع) فانكر منها احاديث كثيرة ان يكون من احاديث ابي عبد (ع)، وقال لي: ان ابا الخطاب كذب على ابي عبدالله (ع)؛ لعن الله ابا الخطاب! وكذلك اصحاب ابي الخطاب يدسون هذه الاحاديث الى يومنا هذا في كتب اصحاب ابي عبدالله (ع) ...»^{۷۹}

حاصل معنا: یونس گفت: به عراق آمدم و آنجا گروهی از اصحاب حضرت ابوجعفر (امام باقر) - علیه السلام - را یافتیم و اصحاب حضرت ابوعبدالله (امام صادق-ع) را فراوان دیدم؛ پس از ایشان سماع حدیث کردم و کتاب هایشان را ستاندم؛ و پسان تر آن را بر حضرت ابوالحسن الرضا(ع) عرضه داشتم و آن حضرت بسیاری از احادیث آن را انکار فرمود که از احادیث حضرت ابوعبدالله (امام صادق-ع) باشد و به من فرمود: ابوالخطاب بر ابوعبدالله (امام صادق-ع) دروغ بسته است. خداوند ابوالخطاب را نفرین کند! به همین سان اصحاب ابوالخطاب این احادیث را تا به امروز در کتاب های اصحاب ابوعبدالله (امام صادق-ع) نهان می سازند ...

این یونس بن عبدالرحمن خود از جلیل ترین یاران و شاگردان امامان ما و کسی است که در عصر حضرت رضا(ع) در میان شیعه نوعی مرجعیت علمی و دینی هم داشته؛ مردی عابد، تیزبین، حدیث شناس، فقیه، و فراتر از عصر و عرف روزگار خویش که مدایح مروی از امامان اهل بیت علیهم السلام و نخبگان شیعه در حق وی برآستی حیرت زا و رشک انگیز است.^{۸۱} (و تفصیل احوال و خدمات و حسنات وی خود باید موضوع یک تک نگاری باشد).

آری! چنین شخصیت جلیل القدر و بیهمالی در علم و فضل و

پایگاه مهم و معتبر دوران استقامت و صلاح وی در جامعه امامیه حکایت می کند.^{۷۴}

ابونصر هبة الله احمد بن محمد کاتب (زنده در ۴۰۰ ق) که گفته می شود نواده دختری ابوجعفر محمد بن عثمان عمری بود و بسیار سماع حدیث کرده و در کلام دستی داشت، کسی است که کتابی از برای ابوالحسن بن شبیله علوی زیدی نوشت و در آن امامان را سیزده تن به حساب آورد و زید شهید را نیز از امامان قلمداد کرد.^{۷۵}

علی بن عبدالله بن عمران قرشی مخزومی (معروف به ابوالحسن میمونی)، همروزگار نجاشی، خود مردی آگاه به فقه بود؛ کتابی در حج تصنیف کرده و سال ها در مکه قاضی بوده و در رد اهل قیاس قلم فرسوده است؛ با این همه، هم عقیده و هم روایتش فاسد بود.^{۷۶}

ابوالفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی (۲۹۷-۳۸۷ ق) محدثی حرفه ای و کثیر الروایه و خوش حافظه بود که در طلب حدیث سفرها کرد. در آغاز کار منحرف نبود لیک پسان تر به تخلیط مبتلا گردید و خویش را به دروغزنی و حدیث سازی و سندپردازی بیالود.^{۷۷}

این کسان را، نمونه وار، یاد کردیم تا معلوم بداریم بعضی راویان مستهم، بسی بیش از ما با احادیث و اسالیب کلام امامان(ع) آشنا و به زمان و مکان و فضای زندگی ایشان آگاه بودند و احیاناً خود از متخصصان فقه و حدیث به شمار می رفتند و چنان نبود که با زبان و بیان و کنایات و اشارات اهل بیت(ع) ناآشنا باشند و نتوانند - دست کم تا اندازه ای - از آن سبک تقلید کنند؛ به عبارت دیگر اگر ما از راه سبک شناسی می خواهیم کلام اصیل را از کلام برساخته باز شناسیم، برخی از بر سازندگان کلام خود سبک شناسان حرفه ای و به آن سبک و بیان و به مراتب از ما آگاه تر و نزدیک تر بودند و توان شبیه سازی آن را داشتند (مگر آنکه به چیزی نظیر نظریه «صرفه» که در باب اعجاز قرآن مطرح است، در عرصه حدیث نیز معتقد شویم؛ که آن هم شدنی نیست؛ زیرا: اولاً، وقوع کذب و جعل و وضع حدیث در تاریخ مسلم و شواهد حدیثی و تاریخی آن بیشتر و استوارتر از آن است

فضیلت، با مکانتی که در حدیث شناسی دارد و پیداست از هر کس و هر جا و نسنجیده و بی محابا نقل روایت نمی کند، در جایی که خود بی واسطه شاگرد امام معصوم است و نفس آل محمد (ع) را دریافته، در فضایی که فضای حضور شیعیان و موالیان و جای داد و ستد معارف اهل بیت است، با چشم و گوش باز و عقل و هوش سرشار از یاران دو امام معصوم که مردمانی مجهول و منکر نیستند، اخذ حدیث می کند؛ و چون دستاورد طلب خود را بر امام زمان و حجت عصر خویش عرضه می دارد، آن حضرت احادیث فراوانی (احادیث کثیره) را مورد نفی و انکار قرار داده، با این بیان خود خاطر نشان می فرماید که یونس، با همه اهلیت و شناختی که دارد، در اخذ آنها مصیب نبوده است!

هنگامی که حال و کار عالم نکته سنج و عیار شناس بزرگ و مطلعی چون یونس بن عبدالرحمن، آن هم در عصر «حضور» امام معصوم (نه غیبت) و در میان یاران و شاگردان امامان این باشد که در خبر اختیار معرفه الرجال آمده است، دعوی صاحب نظری در تمییز صحیح از سقیم بدون تأمل در اسناد و تنها به دلالت ذوق پرورده خویش، آن هم با این بُعد زمان و ...، راستی از چه کس می سزد؟!

در پرده پندار

۱. آقای مهدی پور که به تصریح خودشان «به هیچ وجه» به کتاب مناقب السادة الکرام دسترس ندارند^{۸۲} و آن را ندیده و نخوانده اند، از آن به عنوان «کتاب ارزشمند»^{۸۳} و «اثر ارزشمند»^{۸۴} و از نویسنده اش به عنوان «محقق پرتلاش» و «فرزانه» و «پژوهشگر ارجمند»، شادروان ...^{۸۵} یاد کرده اند! ای کاش توضیح داده بودند که ارجمندی آن کتاب نادیده و محقق بودن و پرتلاش بودن نویسنده آن از کجا برایشان مکشوف شده است؟

ایشان بدون آنکه هیچ آگاهی زندگینامه ای از مولف یاد شده به دست دهند، نوشته اند: «بسط مقال پیرامون مؤلف فرزانه را به فرصت دیگری موکول می کنیم، به این امید که معلومات بیشتری را از منابع آن سامان [ظ = هندوستان] به دست آورده، به محضر خوانندگان گرامی تقدیم نمایم.»^{۸۶}

حق آن بود که اگر اطلاعات اندکی هم درباره این «سید عین العارفین هندی» که ادعا می شود کتابی به نام مناقب السادة الکرام دارد در اختیار ایشان هست، ارائه آن را به کسب «معلومات بیشتر» موکول نسازند. اگر هم ایشان نیز چون مانه از چستی آن کتاب خبری دارند و نه از کیستی مؤلف آن، به حکم کریمه «ولا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^{۸۷} روا نیست بر چیزی و کسی که

نمی شناسند آنگونه ثنا بخوانند و از ارج و احترامش دم بزنند. گذشته از متن خطبه، هم «عین العارفین هندی» ناشناس است و هم «مناقب السادة الکرام» او. بر فرض هم که چنین شخصی و چنان کتابی وجود داشته باشد و بر فرض آن که «فاضل» هم بوده باشد - نه مانند بسیاری از «ورق سیاه کن» های قرون اخیر! -^{۸۶} از کجا معلوم که مردی مانند فاضل دربندی بوده باشد؟

این گفتار را گنجایی آن نیست که بتفصیل متعرض احوال و شیوه فاضل دربندی گردد. هم کتاب اکسیر العبادات فی أسرار الشهادات او و هم داوری که از روزگار خود او تا امروز درباره او و کتابش به قلم آورده اند، همه در دسترس است، و خواهندگان خود باز توانند جست.

حتی اگر نخواهم مانند بعض محققان معاصر، کتاب مرد را که خود «ملای باسوادی بود و از بزرگ ترین فقیهان عصر خویش»،^{۸۹} «سرشار از خرافات و تحریفات و مجعولات»^{۹۰} بخوانم، و بخواهم ملایم ترین شیوه گفتار و داوری را در باب کتاب او اختیار کنم، بناگزیر باید سخنان مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی و مرحوم علامه حاج شیخ آقابزرگ طهرانی (رضوان الله علیهما) را واگویه کنم که آن نخستین فرموده است: «... أسرار الشهادة مشتمل است بر مطالبی که اعتماد بر آن نشاید ...»^{۹۱}

و این دومین آورده: «... ومن شِدَّةِ خُلُوصِهِ وَصَفًا نَفْسِهِ نَقَلَ فِي هَذَا الْكِتَابِ أُمُورًا لَا تُوجَدُ فِي الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ وَأَمَّا أَخْذُهَا عَنْ بَعْضِ الْمَجَامِيعِ الْمَجْهُولَةِ اتِّكَالَ عَلَى قَاعِدَةِ التَّسَامُحِ فِي أدَلَّةِ السُّنَنِ مَعَ أَنَّهُ لَا يَصْدُقُ الْبُلُوغُ عَنْهُ بِمَجْرَدِ الْوِجَادَةِ بِخَطِّ مَجْهُولٍ»^{۹۲}.

حاصل معنا: از بس خلوص داشت و صافی ضمیر بود، در این کتاب به نقل اموری دست یازید که در کتاب های معتبر دستیابی نمی شوند. او این مطالب را به اتکالی قاعده تسامح در ادله سنن از بعض مجموعه های ناشناس برگرفته بود؛ حال آنکه صرف یافتن چیزی به خط مجهول، مصداق «رسیدن (بلوغ) مطرح در قاعده تسامح در ادله سنن» نیست [تا بتوان قاعده تسامح را در باب آن اجرا کرد].

بزرگترین گرفتاری فاضل دربندی با همه فضل و فضیلتی که داشته است، به شرحی که محدث نوری - تَعَمُّدُهُمَا اللَّهُ بِغُفْرَانِهِ -

اما اصل داستان:

«مرحوم آیت الله حاج میرزا هادی خراسانی حائری بایک واسطه، از مرحوم حاج سیدابوالحسن طالقانی - از شاگردان و یاران نزدیک میرزای بزرگ شیرازی - نقل کرده، هنگامی که از زیارت کربلا به سامرا باز می‌گشتند، در قریه دُجیل برای استراحت و صرف غذا منزل گرفتند. موقع تهیه غذا شیخ محمدحسن، یکی از طلاب سامرا، را همراه طلبه دیگری ملاقات می‌کند که آن طلبه ناشناس، تورات را به زبان عبری می‌خواند.

طالقانی می‌گوید: تعجب کردم و از شیخ محمدحسن پرسیدم: این شیخ کیست و زبان عربانی را از کجا می‌داند؟
گفت: این شخص تازه مسلمان است و قبلاً یهودی بوده. گفتم: بسیار خوب، حتماً قصه‌ای دارد، باید بگوید: شیخ تازه مسلمان گفت: قضیه من طولانی است، چون حرکت کردیم در بین راه مفصلاً بیان خواهم کرد.

راه افتادیم، از وی سوال کردم، گفت: من از یهودیان «خیبر» - که سه منزلی مدینه است - بودم و درب خیبر معروف، اکنون در آن جا موجود است، ولی زیر خاک رفته، به طوری که اگر قدری خاک را کنار بزنند نمایان می‌شود. وی گفت: در چند دهه و قریه‌ای که در حوالی خیبر است، یهودیان از زمان حضرت رسول (ص) تاکنون هستند، در یکی از همین قریه‌ها محلی برای کتابخانه مهیا می‌باشد و در آن جا اتاقی است قدیمی، در آن اتاق تورات بسیار قدیمی است که بر پوست نوشته شده و همیشه درب آن اتاق بسته و قفل است و از پیشینیان سفارش شده که در را باز نکنند و کسی آن تورات را مطالعه نکند، و مشهور است که هر کس نظر به آن تورات کند، مغزش عیب می‌کند و دیوانه می‌شود، مخصوصاً جوان‌ها که نباید به آن نگاه کنند. شیخ به گفتار خود ادامه داد و گفت: ما دو برادر بودیم، به فکر این افتادیم که آن تورات قدیمی را زیارت کنیم. نزد کلیددار آن حجره مخصوص رفتیم و خواهش باز کردن درب اتاق را نمودیم، ولی او به شدت امتناع کرد، به مقتضای «الانسان حریص علی ما منع» اشتیاق و رغبت ما افزوده گردید، پول قابل توجهی به او دادیم تا راضی شد که پنهانی ما را راه دهد. وعده گذاشتیم، در ساعت معین داخل اتاق شدیم و با کمال آرامش تورات قدیمی را که روی پوست نوشته شده بود، زیارت و مطالعه نمودیم، در میان آن، یک صفحه به طور مخصوصی نوشته شده بود که جلب نظر می‌کرد، چون دقت نمودیم، دیدیم نوشته است: پیغمبری در آخر الزمان در میان اعراب مبعوث می‌شود و تمام خصوصیات و اوصاف او را با ذکر نام و نشان و نسب و حسب بیان نموده و نیز اوصیای آن

در کتاب لؤلؤ و مرجان بازگو کرده،^{۹۳} نقل گشاده دستانه نابجا از کتابی است مجهول و نامعتمد؛ و همین است که اُسرار الشهاده او را انگشت نما کرده است.^{۹۴}

محدث نوری در واقع یکی از تشبیهات لؤلؤ و مرجان را به همین امر اختصاص داده که لازمه اعتبار مؤلف، اعتبار کتاب او نیست^{۹۵} و نمونه‌های دیگری نیز آورده که از بیم تطویل متعرض آنها نخواهیم شد.

باری، اعتماد بر نوشتار شناختگان و نامبرداران نیز آنجا رواست که منهج علمی ایشان را بشناسیم و بر آن تکیه توانیم کرد؛ ورنه چه بسیار بوده‌اند و هستند - مردمان فاضل، ولی متسامح که هر رطب و یابسی را به قلم آورده و به خیال خام خود از این راه به اسلام و اسلامیان خدمتی کرده‌اند.

اگر در این باره بخواهیم نمونه‌هایی به دست دهیم، «مثنوی هفتادمن کاغذ» شود.

به تعبیر عوام: «چرا راه دور برویم؟».

داستانی که نویسنده همین کتاب خطیب کعبه در یکی از کتاب‌های دیگر خود از کتابی به نام میثاق منتظران نقل کرده، نمونه‌ای است از نقل‌های سست و ناستوار و بی اعتبار که علی القاعده به قصد ترویج حقایق دینی و تثبیت قلوب مؤمنان بر طریق پیشوایان راستین به نقل و ثبت و انتشار آن دست یازیده‌اند، بی آنکه در اعتبار و درستی آن به درستی بنگرند (و ای بسا بی آنکه لوازم چنین نگاه نقادانه در مروجان آن فراهم باشد).

اگرچه نقل این داستان سخن را به درازا می‌کشاند، چون مثالی است عینی از شوق برخی از گویندگان و نویسندگان دینی به نقل و نشر و ترویج سخنانی ظاهر الصلاح که در اعتبار و استناد آن دقتی بسنده نرفته است، از این تطویل گریزی نیست.

نویسنده در کتاب شرح حدیث نورانیت، این داستان را نقل کرده و پیش از آن - از جمله - آورده است: «داستان جوان خیبری که قبلاً یهودی بود و به شرف^{۹۶} اسلام راستین، یعنی مکتب تشیع، نایل آمده بسیار زیبا و دلنشین و آموزنده است. ما این داستان را عیناً از کتاب میثاق منتظران^{۹۷} تألیف استاد سیدمهدی حائری قزوینی نقل می‌کنیم...^{۹۸}.



پیغمبر را دوازده نفر به اسم و رسم نوشته بود. من به برادرم گفتم: خوب است این یک صفحه را رونوشت کنیم و جستجوی حال این پیغمبر نمایم. رونویسی کردیم و دلباخته آن پیغمبر شدیم. تنها فکر و خیالمان پیدا کردن [پیروان] این فرستاده خدا بود، ولی چون سرزمین ما از راه عبور و مرور مردم دور بود و ما با خارج از محدوده خودمان، کمتر تماس داشتیم، نتیجه ای به دستمان نیامد. چندی بدین منوال گذشت تا آن که چند نفر از تاجران مسلمان از مدینه برای خرید و فروش اجناس به شهر ما وارد شدند از یکی دو نفر آنها محرمانه پرسش هایی نمودیم، آنچه از احوالات و نشانی های حضرت رسول (ص) بیان کردند، همه را مطابق با نوشته آن تورات سابق الذکر می دیدیم، رفته رفته به حقانیت دین اسلام یقین کردیم، ولی جرئت اظهار مطلب را نداشتیم، فقط یگانه اهتمام ما فرار از آن آبادی و دیار بود. من با برادرم پیرامون فرار گفتگو کردم. گفتم: مدینه نزدیک است و ممکن است ما را پیدا کنند و اسباب زحمت ما فراهم شود، بهتر این است به یکی دیگر از شهرهای مسلمان نشین برای پیروی از اسلام فرار کنیم، اسم «موصل» و «بغداد» را شنیده بودیم.

پدرمان تازه مرده بود و برای اولاد خود وصی و وکیل هم تعیین کرده بود. نزد وکیل رفتیم و دو مادیان با مقداری پول نقد از او گرفتیم، سوار شده به سرعت به سوی عراق طی مسافت کردیم، سپس از «موصل» سراغ گرفتیم، راه را نشان دادند و وارد شهر شدیم و در کاروان سرا شب را ماندیم، صبح شد چند نفر از همان اهالی شهر آمده گفتند: مادیان ها را می فروشید؟ گفتیم: نه، هنوز وضع ما در این شهر معلوم نیست، چون مادیان ها از حیث چاقی و سلامت تحفه ای بودند، اصرار در فروش کردند، ما هم به کلی خواهش آنها را رد کردیم. بالاخره گفتند: اگر نفروشید به زور از شما خواهیم گرفت، مجبور شدیم مرکب ها را فروختیم، با خود گفتیم: این شهر جای ماندن نیست، به «بغداد» می رویم.

ولی مشکل این بود که دایی یهودیمان از تجار باعتبار «بغداد» محسوب می شد و می ترسیدیم خبر فرار ما به او برسد و ما را پیدا کند. به هر حال وارد «بغداد» شدیم و باز در کاروان سرایی منزل کردیم، شب را گذرانیدیم و صبح شد، این مرتبه دیگر چیزی نداشتیم که مورد طبع صاحب کاروان سرا باشد. در آن حال پیرمردی - که بعد از چند کلمه احوالپرسی معلوم شد که او صاحب کاروانسرا است - وارد اتاق ما شد و از جریان حال ما سؤال کرد، قصه را مختصر برای او تعریف کردیم و گفتیم: از یهودیان خبیر هستیم، دین اسلام را اختیار نموده ایم، ما را نزد عالم مسلمین ببر تا به آیین اسلام بهتر هدایت شویم. تبسم بر

لب های پیرمرد - که گویا مژده ای به او دادیم - نقش بست و با شوق و شعف دست بر دیدگاه خود گذاشت و گفت: چشم! بفرمایید برویم منزل قاضی بغداد. سه نفری بر قاضی که پیرمردی خوش سیما بود و با لبخندش محبت گرمی در دل دیدارکننده ایجاد می کرد، وارد شدیم، پس از تعارفات معمولی بیان حال نمودیم و از او خواستیم که ما را به احکام اسلام راهنمایی نماید، گفت: بسیار خوب، شمه ای از توحید و گوشه ای از اثبات صانع بیان نمود و آن گاه به بیان رسالت حضرت ختمی مآب و سپس به شرح حال خلفا و اصحاب آن سرور پرداخت و گفت: بعد از پیغمبر، عبدالله بن ابی قحافه «ابوبکر» خلیفه آن حضرت است.

من گفتم: عبدالله کیست؟ این نام با آنچه من در تورات خوانده ام و از روی آن نوشته ام مطابق نیست!

قاضی گفت: او کسی است که دخترش زوجه پیغمبر است. گفتم: چنین نباشد، من در تورات خوانده ام که خلیفه پیغمبر کسی است که دختر پیغمبر با خشم و غضب برخاست و گفت: این رافضی را بیرون کنید، من و برادرم را زدند و بیرون کردند. به کاروانسرا برگشتیم. صاحب منزل هم از این جریان دلگیر شد، به ما کم اعتنایی می کرد.

از این ملاقات و گفتگوی با قاضی و رفتار اخیر او حیران و سرگردان شدیم، به علاوه نمی دانستیم کلمه «رافضی» چیست و به چه کسی خطاب می شود و چرا قاضی ما را به این کلمه نامیده و از مجلس خود بیرون راند؟ این گفتگوها و چراچراها بین من و برادرم تا نیمه شب طول کشید. چند ساعتی با حالتی مهموم خوابیدیم، بامداد صاحب کاروانسرا را صدا کردیم، گفتیم: ما را از این واقعه و ابهام نجات بده، شاید ما درست مطلب را نفهمیدیم و یا قاضی سخن ما را نفهمیده، صاحب کاروانسرا گفت: اگر شما واقعاً و از روی حقیقت طالب و خواستار دین اسلام هستید، هرچه قاضی می گوید، قبول کنید.

گفتم: این چه سؤالی است؟ ما برای اسلام از خویشان و مال و خانه دست کشیدیم و هیچ غرض و مرضی نداریم. گفت: بیاید برای مرتبه دوم^{۹۹} شما را نزد قاضی ببرم، ولی مبادا خلاف رأی او حرفی بزنید. باز به منزل قاضی رفتیم. پیرمرد به قاضی

اسلام نیز هفتاد و سه فرقه شده اند، که تنها یک فرقه بر حق می باشد.

آن بزرگوار مطالبی را برایم بیان کرد و در ضمن مقداری از تورات خواند و از فرقه حقه اسلام هم سخنانی فرمود.

گفتم: من در جستجوی همین فرقه هستم؛ چه باید بکنم؟ فرمود: از این طرف برو کاظمین - و اشاره فرمود به جانب غربی - سپس فرمود: برو خدمت شیخ محمدحسن آل یاسین، حاجت تو برآورده خواهد شد. حرکت کردم و در همان اثنا جوان هم از نظرم غایب شد. هرچه این طرف و آن طرف نگاه کردم ابدأ اثری از او ندیدم. تعجب من زیادتر شد، به خود گفتم: این جوان چه کسی بود و چه شد؟ زیرا در ضمن صحبت و حکایت حال خویش و اینکه در تورات اوصاف پیغمبر و خلفای آن سرور را دیدم و نوشتم، می فرمود: می خواهی من برای تو بخوانم؟ عرض کردم: بفرمایید! شروع به خواندن فرمود: به طوری که در دل خویشتم گمان کردم آن تورات خطی که در خیبر دیدم، گویا همین بزرگوار نوشته است. چون از نظرم غایب شد، دانستم که او شخصی الهی بوده نه از مردم عادی،^{۱۰۱} لذا یقین به هدایت پیدا کردم.

قوتی در خود یافتم، به جستجوی برادرم پرداختم، پیدایش نمودم و برای اینکه نام کاظمین و شیخ محمدحسن آل یاسین را فراموش نکنم، مکرر بر زبان می راندم. برادرم پرسید: این چه دعایی است که می خوانی؟ گفتم: دعا نیست، و ماجرا را برایش گفتم. او هم خوشحال شد. پس از پرس و جو راه را در پیش گرفتیم، تا به کاظمین رسیدیم و به منزل شیخ محمدحسن آل یاسین وارد شدیم. قصه را از اول تا پایان برای او بیان نمودم. شیخ برخاست در حالی که به شدت گریه می کرد، مرا نزدیک طلبید و مرتب بر چشم من بوسه می زد. یک ساعت همچنان گریه کرد و چشم مرا بوسید و می گفت: با این چشم نظر به جمال والاجلال حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - نمودی؟! مدتی مهمان شیخ بودیم. خبر ما منتشر شد. خویشان ما از «خیبر» به دایی ما در «بغداد» نوشتند. او در جستجوی ما آمد. شیخ ما را به «سامرا» فرستاد. (آقای حاجی میرزا ابوالحسن طالقانی فرمود: مدتی این دو برادر در «سامرا» نزد مرحوم آیت الله میرزای بزرگ شیرازی بودند، تا آنکه دایی آنها ملتفت شد. به حکومت شکایت کرد که دو پسر از خانواده ما اموال پدر را دزدیده و به «سامرا» رفته اند. حکومت وقت آنان را تعقیب می نمود).

مرحوم آیت الله میرزای بزرگ به آن دو برادر فرمود: دایی شما خیلی اسباب زحمت فراهم کرده، می ترسم به شما ضرری

گفت: اینان مطیع اند و آنچه شما بگویید، قبول می کنند. قاضی هم به سرالتفات آمد و بنا کرد به نصیحت و موعظه نمودن ما دو نفر. من گفتم: ما دو برادر از دهکده خودمان مسلمان شدیم و از دیار دور خود به این جا برای دانستن احکام اسلام آمدیم، ابدأ غرضی نداریم و اگر اذن بدهید ما چند سؤالی داریم؟ قاضی گفت: بفرمایید هرچه می خواهید پرسید.

گفتم: ما تورات صحیح قدیمی را خواندیم و این مطلب را که می خواهیم بگوییم از آن رونوشت کردیم. تمام صفات و نام و نشان پیغمبر آخرالزمان و خلفا و جانشینان آن حضرت را یادداشت کرده ایم و همراه داریم، ولی نام عبدالله بن ابی قحافه در آنها نیست. قاضی گفت: پس چه اشخاصی در آن تورات نوشته شده است؟

گفتم: خلیفه اول داماد پیغمبر و نیز پسر عموی اوست. هنوز حرف تمام نشده بود که طبل بدبختی ما را زدند و قاضی از شنیدن این کلام از جای خود برجست و کفش خود را از پای بیرون آورد و تا توانست بر سر و صورت من زد. به زحمت خودم را از زیر دست او نجات دادم. برادرم در همان دقیقه اول فرار کرد. در کوچه های بغداد باسر و صورت خونین راه را گم کردم، خودم هم نمی دانستم کجا می روم، پاهایم قوت ایستادن نداشت، کنار نهر آبی که آن جا بود، نشستم و بر گرفتاری و غربت و گرسنگی و ترس و تنهایی ام گریه کردم و تأسف خوردم.

ناگاه جوانی را دیدم که عمامه^{۱۰۲} سفید بر سر و دو کوزه خالی در دست داشت و می خواست از نهر آب بردارد، او نزدیک من لب آب نشست، وضع مرا که دید، پرسید: تو را چه می شود؟ گفتم: غریب هستم و مبتلا گشتم. فرمود: قصه تو چیست؟ گفتم: از یهودیان خیبر بودم، اسلام آوردم، با برادرم با هزار زحمت و مشقت به این جا آمدیم. می خواستم احکام اسلام را بیاموزم، مرا چنین جزایی داده اند. سپس اشاره به سر و صورت زخمی خود نمودم. فرمود: از تو می پرسم یهود چند فرقه هستند؟ گفتم: فرقه های بسیار. فرمود: هفتاد و یک فرقه شدند؛ آیا همه بر حق هستند؟ گفتم: نه. فرمود: نصاری چند فرقه شدند؟ گفتم: فرقه های مختلف سی باشند، فرمود: هفتاد و دو فرقه؛ آیا همه بر حق می باشند؟ گفتم: نه، فرمود: ملت

برسانند. خوب است شما به «حله» بروید و خود را مخفی کنید و مخرجی هم برای ما معین فرمود.

به «حله» رفتیم و ساکن شدیم. میرزای طالقانی فرمود: چندی پس از نقل این حکایت او را در نجف دیدم. گفت: ساکن حله شدیم و کمال آسایش را داریم». ۱۰۲
آقای یونسیان، پس از نقل این داستان، نوشته اند:

«اگر کسی اهل تدبر و دقت نظر باشد می تواند از این داستان استفاده های زیادی ببرد و به نکات دقیقی نایل شود، و چه خوب است خود شما خواننده عزیز، قلم به دست بگیرید و با دقت تمام از اول تا آخر آن را مطالعه نموده و قسمت به قسمت نتیجه گرفته شده خود را بنویسید و به اطرافیان خود نیز منتقل کنید». ۱۰۳
ما نیز مانند آقای یونسیان معتقدیم این داستان به کار «اهل تدبر و دقت نظر» می آید، ولی نه از آن جهت که ایشان پنداشته اند؛ بلکه «اهل تدبر و دقت نظر» بناگزی باید از خود بپرسند و می پرسند: مگر در صد و پنجاه، دو بیست سال پیش از این یهودیان چقدر در بلاد اسلام صاحب نفوذ بوده اند که این دو یهودی تازه مسلمان حتی در حرمین شریفین از دست یهودیان آسایش نمی داشته و مجبور بوده اند از حجاز بیرون شده به موصل و بغداد بگریزند؟! ... باز مگر چقدر مسلمانان و حتی مراجع تقلید در بغداد و نجف و ... ذلیل بوده اند که نتوانند دو تازه مسلمان معتقد را از دست یک تاجر یهودی ساکن بغداد محفوظ دارند؟! »

از این گذشته، این دو تن یهودی بوده اند؛ مادّی و دهری که نبوده اند؛ پس چرا قاضی بغداد بحث خود را با ایشان از «اثبات صانع» آغاز کرده؟! »

وانگهی، چرا پس از رسالت به خلافت پرداخته است؟ می دانیم که مسئله خلافت و خلفا نزد اهل تسنن جزو ارکان اصلی دین نیست که لازم باشد قاضی در همان ابتدا و پیش از معرفی ارکان اسلام بکراست به مسئله خلافت و خلفا پردازد؛ مگر اینکه قاضی سنی بغداد نیز مانند شیعیان می اندیشیده و به امامت و ولایت قائل بوده باشد!

همچنین در بغداد که از دیرباز تاکنون محل زندگانی و آمد و شد شیعیان بوده است، آیا غیر عادی نیست کسی را به صرف بیان عقیده شیعی کتک بزنند؟! »

گیرم این اندازه متعصب باشند؛ چرا وقتی شیعه را تا این حد تحمل نمی توانند کرد، باز او را به خانه شان راه می دهند؟! »

شیخ محمدحسن آل یاسین از کجا یقین داشت که جوان تازه مسلمان خود حضرت حجّت - علیه السلام - را زیارت کرده است؟ چگونه احتمال نداد آن مرد یکی دیگر از مردان خدا یا

حتی یکی از خواص یاران حضرت حجّت - علیه السلام - بوده باشد؟ چه نشانی ای داشت؟

همه اینها به کنار؛ جوان تازه مسلمان می گوید خبر ایشان چنان انتشاری یافته که به خویشاوندانشان در خیبر رسیده و آنان از خیبر به بغداد نامه نوشته و دایی این دو جوان را خبر کرده اند. اگر ماجرای این دو جوان در شهر شیعه و در کنار شیخ محمدحسن آل یاسین و میرزای شیرازی بدین اندازه از شیاع و شهرت رسیده که خبر آن به اهل خیبر در حجاز نیز واصل شده، چرا نزد خود علمای شیعه و در کتب شیعه زبانزد و مکرر به ثبت نرسیده؟ و از جمله خود میرزا ابوالحسن طالقانی که از «یاران نزدیک» میرزای شیرازی بوده، چگونه از داستان این دو جوان هیچ نشنیده بوده است؟! »

پُرسش های دیگری نیز ازین دست هست که جمله را به قول قدما «در باقی می کنیم» و تنها می گوئیم: شالوده این داستان، یعنی: حضور مستمر یهود در خیبر از صدر اسلام تا روزگار میرزای شیرازی، خلاف صریح مسلمات تاریخی است؛ زیرا عمر بن خطاب در زمان خلافت خود یهودیان خیبر را کوچانید و از آن پس آن ناحیه در دست مسلمانان بوده است.

گویا جاعل این حکایت این اندازه تاریخ اسلام نمی دانسته است و تنها وصفی از خیبر و یهودیان آن و گشایش خیبر به دست امیر مؤمنان علی (ع) شنیده بوده و به خیال اینکه خیبر تا همین روزگاران همچنان یهودی نشین بوده است، داستانی برافته که «عقل بر آن می خندد و شرع خود نمی پسندد».

اخراج یهودیان خیبر در عهد عمر از مسلمات تاریخ اسلام است و مورد اشارت و استناد محدثان و فقیهان و متکلمان مسلمان واقع گردیده.

گفته اند وقتی عمر فحوص کرد و او را مسلم شد که پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «لایجتمع دینان فی جزیره العرب» (دو دین در جزیره العرب گرد نیایند)، یهودیان خیبر را براند ۱۰۴ و ایشان را که فتنه و فساد می کردند به شام فرستاد و بدین ترتیب خیبر در اختیار مسلمانان قرار گرفت. ۱۰۵ این واقعه به سال ۲۰ (یا ۲۱) هجری رخ داد. ۱۰۶

درباره انگیزه اصلی عمر از اخراج یهود خیبر از دیرباز اختلاف

اینگونه قصه های عوام پسند خواص آزار که دهان به دهان و قلم به قلم و بر سر این منبر و در صدر آن مجلس حکایت می شود، بیش از هر چیز در دراز مدت به دین و باور توده ها زیان می رساند و با متکی ساختن باورها و گرایش های مذهبی به چنین شواهد سست و پوچ، زمینه فروریختن معتقدات شخص را به یکباره و به محض مواجهه با نخستین خرده گیری های سنجیده و جدی مخالفان فراهم می کند، و مهم تر از اینها شواهد راستین و دلایل و مستندات متین دین را نیز تحت الشعاع قرار می دهد و گروهی را در آن مبادی اصیل و مبانی اصلی هم به تردید می افکند.

همین بازار نقل حکایت از تشرافات فراوانی که نشان تشکیک و تردید بر جبین بسیاریشان هویدا است و اینسان در روزگار ما گرم و پروتق و برای آنان که می دانم و می دانید مایه آب و نان گردیده است، بیم آن می رود اندک اندک به اصل اعتقاد اصیل شیعه در باب غیبت و مهدویت لطماتی جبران ناپذیر وارد آورد و از پی برف انبار انگاره های عوامانه و خرافاتی، گروهی به خود اجازه دهند بی تمیز حق از باطل، هر نقل و هر معتقدی را که با این حیطة در پیوند باشد، به یک چوب برانند.

همچنین بر دیده و ران پوشیده نیست که تل انبار قصه های قصه خوانان و حکایاتی که مناماتیان و کراماتیان به زبان و قلم نشر و ترویج می دهند، منظر بیرونی مذهب و چشم انداز جامعه شیعی را چه اندازه مخدوش و رغبت گریز می کند.

۲. آقای مهدی پور خطبه مورد گفت و گو را «یکی از مطالب ارزشمندی که همواره گمشده برخی از محققان درآشنا در طول تاریخ بوده [است]»^{۱۱۴} قلم داده اند.

ای کاش ایشان دست کم چند تن از آن محدثان و مورخان، یا به تعبیر احساسی خودشان: «آن محققان درآشنا»، را که از وجود چنین خطبه ای خبر داشته و ازین روی همواره در پی دست یافتن بر آن بوده اند، معرفی می کردند؛ برای مثال می دانیم که شیخ بزرگوار، صدوق - قدس الله روحه العزیز - کتابی موسوم به مدینه العلم داشت که دیری است مفقود گردیده و از همین روی سال ها شماری از دانشوران در طلب آن بوده اند؛ حتی اسم و رسم برخی از این جستجوگران را می توان یاد کرد؛ اما تا پیش از به میان آمدن این متن ادعایی چه کسی یا کسانی از این خطبه خبر داشته و خبر داده اند که بتوان گفت همواره گروهی فقد آن را حس می کرده اند و به تعبیر دیگر این خطبه «گمشده» ایشان و چیزی بوده که در پی به دست آوردنش بوده باشند. به نظر می رسد آقای مهدی پور پاره ای از واژه های احساسی را بدون توجه کافی به بار معنایی آنها بر قلم رانده اند.

۳. آقای مهدی پور این خطبه را بر آگاهی های تازه و بدیعی

آرا وجود داشته است و حتی در صحت انتساب «لایجتمع دینان فی جزیره العرب» به پیامبر گرامی (ص) تردید شده؛^{۱۰۷} لیک در اصل ماجرای راندن یهودیان از خیبر تردیدی نیست و پس از آن این ناحیه مسلمان نشین بوده است، بلکه اهل ذمه دیگر در حجاز نمی زیسته و بیرون از آن سکنا داده شده بودند.

علامه حلی (اعلی الله مقامه) نیز در تذکرة الفقهاء می فرماید: «لایجوز لکافر حربی اودی سکنی الحجاز إجماعاً»^{۱۰۸} (روا نیست کافر حربی یا ذمی باشنده حجاز گردد) و ذیل همین مسئله به حدیث نبوی «لایجتمع دینان فی جزیره العرب» گواهی جسته است.^{۱۰۹}

اگر در قصه تصریح نشده بود که یهودیان «از زمان حضرت رسول (ص) تاکنون» در ناحیه خیبر ساکن اند، شاید ذهن گمان پیشه بدان می گرایید که مبادا ادعای مشکوک بنیامین تودلایی (تطیلی/ Benjamin of Tudela/ ف: ۱۱۷۳ م)، خاخام و جهانگرد یهودی اسپانیایی که در سال های ۱۱۵۹ - ۱۱۷۳ م از ساراگوسا به فرانسه، ایتالیا، یونان، فلسطین، ایران و چین، مسافرت کرد، و از راه عربستان، مصر و سیسیل به اسپانیا بازگشت؛^{۱۱۰} مبنی بر پیدایی دوباره جماعتی از یهود در خیبر،^{۱۱۱} راست باشد و این داستان با آن در پیوند باشد.

ولی ادعای بنیامین تودلایی هم - که در اصل نیز مورد تردید و تأمل است -،^{۱۱۲} برای این داستان موهوم چاره ای نمی تواند کرد؛ چرا که: اولاً این داستان حکایت از حضور مستمر یهود در خیبر دارد و این حتی با مدعای بنیامین تودلایی هم وفق نمی دهد. ثانیاً، گزارش بنیامین تودلایی بر فرض صحت به صدها سال پیش از روزگار داستان ما باز می گردد و به هیچ روی مجالی برای فرض یا ادعای محض در این دوره فراهم نمی سازد. سخن دراز شد.

به حقیقت شیوه و پیشه نقلی چنین داستان های وهم آلود، فقط و فقط یادآور کاروبار و هنگامه های «فصّاص» در سده های نخستین اسلامی است؛ لیک افسوس و هزار افسوس که چه اندک شمارند آن بیداران همتیاز که در برابر این معرکه گیری ها دست نصیحت از آستین بصیرت به در کنند و «تحدیر الخواص من اکاذیب القصاص»^{۱۱۳} بنویسند.



مشمتمل می‌دانند و از جمله «رازگشا»ی حماسه حسینی می‌شمارند.

یک جا گفته‌اند: «این خطبه ... پرده از راز حرکت امام حسین(ع) به سوی کربلا و تغییر دادن محل قربانی از منی به قربانگاه عشق برداشت». ۱۱۵

نگارنده این سطور، با صرف نظر از فقدان سند و وهن مستند^{۱۱۶} و اضطراب متن خطبه ادعایی، تنها برای دریافتن همین خصیصه مورد اشارت ایشان یک بار دیگر متن را از نظر گذرانید و متوجه نشد مقصود ایشان چیست و چه رازی در باب نهضت سالار شهیدان(ع) در این متن مشکوف گردیده است.

۴. آقای مهدی پوریکی از امتیازات این متن را پرده برگرفتن از «راز قداست کعبه» می‌داند. ۱۱۷

به عقیده ایشان ولادت امیر مؤمنان علی(ع) در کعبه «به آنجا شایستگی قبله شدن را بخشیده است» و «چنین شرف و افتخاری به این مکان ارزانی داشته». ۱۱۸

این معنا، البته با تکلف، از همان دو سطر مغشوش و مضطرب آغاز خطبه برداشت می‌شود؛ اما آیا قابل اعتماد و اتکا هست؟

آقای یونسیان، نویسنده که علی الظاهر همصدا با آقای مهدی پور، این خطبه را رازگشای قبله شدن کعبه قلمداد می‌کند، ۱۱۹ بر همین خطبه تکیه کرده یادآور می‌شود: «کلام قمر منیر بنی هاشم(ع) هم از منبع وحی سرچشمه گرفته است ... و کلام تمام افراد خاندان رسالت بر ما حجت و بهترین راهگشا است». ۱۲۰

در این که سخن دین ورز دین شناس جلیلی چون پور والاگهر مولای متقیان، حضرت ابوالفضل(ع)، هر چند همپایه کلام پیشوایان معصوم نیست، بر دیده هر شیعه جای دارد و آن حضرت از صدرنشینان مجلس حجج الهی بوده و راوی فهیم تعالیم آن بزرگواران است، هیچ سخنی نیست.

سخن اینجاست که در حیطة عقاید، حتی بر خبر واحد معتبر نمی‌توان اقتصار کرد؛ ۱۲۱ حال چگونه بتوان خبری ناستوار و مجهول را با این رکاکت الفاظ و بی‌سامانی که در آن است حجت عقیده دینی قرار داد؟! ... به شرحی که گذشت، قرائن و شواهد نشان می‌دهند خطبه حاضر به اندازه یک خبر تاریخی عادی اعتبار ندارد؛ تا چه رسد به خبری که مستند عقیده قرار گیرد.

البته نویسنده خطیب کعبه، در این باب، آسانگیرتر از آن است که بدین باریکی‌ها و تفاوت‌ها در حجیت روایات عنایتی بکند؛ چرا که او در همین کتاب حتی خواب را مستند عقیده قلم داده است! ۱۲۲

نظری به ایستار نخبگان تراز اول تشیع از سلف صالح، نشان

می‌دهد آنچه زباززد عالمان شیعی و ایستار رسمی تشیع بوده، این است که ولادت امیرالمؤمنین علی(ع) در کعبه ۱۲۳ در عداد فضایل و مناقب آن حضرت و از خلعت‌های تشریف الهی بر قامت آن مرد خداست.

شیخ مفید(۳۳۶-۴۱۳ق) در ارشاد درباره امیرمؤمنان علی(ع) می‌نویسد: «ولد بمكة فی البیت الحرام یوم الجمعة الثالث عشر من رجب سنة ثلاثین من عام الفیل، ولم یولد قبله ولا بعده مولود فی بیت الله تعالی سواه، إكراماً من الله تعالی له بذلك، وإجلالاً لمحلّه فی التعظیم». ۱۲۴

سیدمرتضی(۳۵۵-۴۳۶ق) در شرح القصیده المذهبة پس از یادکرد آن حضرت و مام ارجمندش، فاطمة بنت اسد(علیها السلام)- می‌گوید: «... و روى ۱۲۵ أنها ولدتها(ع) فی الكعبة، ولا نظیر له فی هذه الفضیلة». ۱۲۶

امین الاسلام طبرسی(ف۵۴۸ق) در اعلام الوری در گزارش ولادت مولای متقیان علیه السلام آورده است: «...، و لم یولد قط فی بیت الله تعالی مولود سواه لاقبله ولا بعده، وهذه فضیلة خصه الله تعالی بها إجلالاً لمحلّه ومنزلته وإعلاء لرتبته». ۱۲۷

ابن شهر آشوب(ف۵۸۸ق) در مناقب آل ابی طالب پس از گزارش ولادت امیرمؤمنان علی(ع) در کعبه و پاره‌ای مطالب مرتبط با آن آورده است: «... فالوكد الطاهر من النسل الطاهر وكد فی الموضع الطاهر؛ فأین توجد هذه الكرامة لغيره؟ فأشرف البقاع الحرم، وأشرف الحرم المسجد، وأشرف بقاع المسجد الكعبة، ولم یولد فیه مولود سواه؛ فالمولود فیه یكون فی غاية الشرف؛ فلیس المولود فی سید الايام یوم الجمعة فی الشهر الحرام فی البیت الحرام سوی امیرالمؤمنین(ع)». ۱۲۸

غالب محدثان و متکلمانی که در بیان مناقب و فضایل آن حضرت قلم فرسوده‌اند، به همین نحو ولادت آن بزرگوار را در کعبه یکی از فضایل آن حضرت در شمار آورده‌اند. ۱۲۹

این نحوه تلقی چهره‌هایی شاخص از سلف صالح و- علی الظاهر- ایستار رسمی شیعیان در آن دوران است. ۱۳۰

قبله پیر و جوان، سجده گه مرد و زن است^{۱۳۶}
 لعلی تیریزی گوید:

حریم خانه حق محترم ز ذات علی است
 و گرنه در گل و سنگ اینقدر نبود شرف^{۱۳۷}
 اینکه شاعران در مقام سرایشگری گاه به غلو و مبالغه
 می افتند و «گویند آنچه نکند»^{۱۳۸} بر احدی پوشیده نیست.

اگر بر شیخ الرئیس خراسانی (شیخ علی / فح ۱۳۲۰ ق)
 ملامتی نرفته است که گفته:

در خانه کعبه خانه زاد است
 ما را ز طواف، او مراد است^{۱۳۹}

از همین باب است؛ نه اینکه به راستی این سخنان به میزان
 دیانت موزون باشد.

چنین مرزشکنی ها در شعر و گویندگی و مداحی های
 روزگاران اخیر کم نبوده است.

قائمی (۱۲۲۳ - ۱۲۸۵ ق) در چکامه ای که به مناسبت
 عید غدیر ساخته و به مدح محمدشاه و حاج میرزا آقاسی آمیخته و
 به طبع در دربار قاجار عرضه داشته است، خطاب به امیر مؤمنان
 علی (ع) گفته است:

قسم به واجب مطلق که گرتویی ممکن
 و جوب را نتوان فرق کرد از امکان

مقام عالی ات این بس که غالی ات شب و روز
 خدای خواند و منعی ز بیم تو نتوان کرد

و گرش پُرسی برهان که چون علی است خدای؟
 خلیل وار در آتش رود که ها برهان!^{۱۴۰}

چنان که دیده می شود در همین سه بیت، سه چهار خبط و
 خطای مسلم کرده است: یکی، آن که در باب عدم تمییز واجب
 از ممکن ادعایی نامعقول کرده، دیگر آنکه ادعای نامعقولش را
 به سوگند مقرون ساخته، سه دیگر آنکه از منبع کفرگویی غالیان
 اظهار عجز کرده و این عجز را از بیم امیرالمؤمنین قلم داده
 است؛ پندار که - العیاذ بالله - امیرالمؤمنین را حامی غالیان
 ملحد انگاشته؛ و چهارم آنکه خوارق عاداتی را که از بعض فرق
 ضاله - از جمله برخی غالیان ملحد - سر می زند به چیزی گرفته
 است.

حتی «تنقیص انبیای عظام و اوصیای کرام (علیهم السلام) به
 جهت بزرگ کردن و بلند نمودن مقامات ائمه (ع)»^{۱۴۱} هم، یکی
 از آفات مهم منبر در روزگاران اخیر بوده است که مشفقانی چون
 مرحوم حاج شیخ عباس قمی^{۱۴۲} در باب آن به تذکار و تحذیر
 پرداخته اند.

البته از این نامربوط تر هم سخن گفته اند؛ از سر احساس و

اینکه ولادت امیرمؤمنان (ع) را ردای تشریف کعبه و یا علت
 قبله شدن آن قلم دهند، سخنی است بدور از ایستار رسمی که
 گویا پسان تر و عمدتاً در لسان تعابیر شاعرانه و احساسی چهره
 نموده است.

تا آن جا که صاحب این قلم دیده و یافته، گویا مرحوم قاضی
 نورالله شوشتری که قلم پراخلاص ولی بیش از اندازه احساسی اش
 در این مقولات معروف اهل نظر است، از جدی ترین و
 رسمی ترین شخصیت هایی است که فی الجمله قلمشان تمایلی
 بدین جانب یافته؛ آن هم در إحقاق الحق و در میانه قال و مقال با
 مخالف عنیدی چون ابن روزبهان. نوشته است: «... الکلام فی
 تَشْرِفِ الكعبة بولاته فیها، لافی تَشْرِفُه بولادته فی الكعبة، فإِنَّه (ع) هو
 الكعبة الحقیقیة لأهل الاتبناه و قبله إقبال المُقْبِلین إلى الله...»^{۱۴۱}

شعر شاعران که ناگفته معلوم است چه سان بر مرکب شور و
 هیجان و احساس برمی نشینند.

خواجوی کرمانی، سرایشگر متصوف بلندآوازه، گوید:

چو کعبه مولد او گشت از آن سبب شب و روز
 کنند خلق جهان سجده در برابر او^{۱۴۲}

اهلی شیرازی (۸۵۸ - ۹۴۲ ق) می گوید:

کعبه زان شد سجده گاه انبیا و اولیاء

کآمد آن جا در وجود آن قبله اصحاب دین^{۱۴۳}

لطف الله نیشابوری - آنسان که قاضی نورالله در إحقاق الحق
 آورده است - گوید:

طواف خانه کعبه از آن شد بر همه واجب

که آنجا در وجود آمد علی بن ابی طالب^{۱۴۴}

میرزا عباس دامغانی هزارجریبی منتخلص به «نشاط» (ف ۱۲۶۲ ق)
 گوید:

ای زاده تو در میان کعبه

از مادر پاک جان کعبه

ای کعبه شرف گرفته از تو

نه تو شرف از میان کعبه^{۱۴۵}

مرحوم حاج میرزا حبیب خراسانی (۱۲۶۶ - ۱۳۲۷ ق) می سراید:

خمرروی کز شرف مولد او خانه حق

بی توجه به پیامدهای سوء آن .

صغیر اصفهانی (ف ۱۳۴۹ ش) آن گاه که ترک ادب عقلی و شرعی کرده و در ترجیع بندی که در مدح امیر مؤمنان (ع) ساخته است در بند ترجیع گفته :

در مذهب عارفان آگاه

الله علی ، علی است الله ۱۴۳

و باز ترجیع بند دیگری پرداخته که بند ترجیعش این است :

که بنای وجود را بانی

نیست غیر از علی عمرانی ۱۴۴

بی شک سخنی از سر احساس شاعرانه پرداخته ، بی آنکه قصد کفرگویی یا الحاد داشته باشد .

میرزایحیی مدرس بیلآبادی (ف ۱۳۴۹ ق) هم وقتی گفته است :

چون از شب معراج نمایند حدیث

واندر همه جا یار و مددکار و مغیث

گویند خدا بود و نبی بود و علی

این هر سه علی بودها کن تثلیث ۱۴۵

آنچه او را بدین راه دور برده است ، بی یقین چیزی جز غلیان احساسات و چیرگی عواطف نبوده است .

با تأسف نمونه های سخن غالیانه و ترک ادب شرعی در کلمات احساسی و شاعرانه متأخران کم نیست و گمان نمی کنم بیش از این به افکار شواهد و قرائن حاجتی باشد تا نشان دهیم حال و هوای شعر و مدح در این سده های سپسین چگونه بوده و در مقام هیجان و غلیان احساس چه سخنانی گفته و چه مرزهایی نادیده گرفته شده است و چنین سخنانی در ترازوی تحقیق چه وزنی دارد .

توجه بدین نکته ضرور است که :

اگر گفته می شود: در نگاه مدرسی شیعه ، ولادت حضرت علی (ع) در کعبه ، از فضایل آن حضرت بوده است ، نه بالعکس ، لزوماً بدین معنا نیست که کعبه از امیرالمؤمنین (ع) أجل و أشرف است . ما نیز می دانیم که در بعضی مآثورات حرمت مؤمن از حرمت کعبه بیشتر دانسته شده است ، ۱۴۶ و علی مرتضی (ع) رأس و رئیس و امیر مؤمنان است . سخن در این است که این ولادت برای امیر مؤمنان یک منقبت و فضیلت به شمار می رود .

بی شک خود وجود مقدس مولای متقیان علی (ع) بس گرامی تر از کارهایی چون عطای طعام به مسکین و یتیم و اسیر ، یا کشتن عمرو بن عبدود ، یا برکندن در خیبر و فتح آن محسوب می شود ، ولی این فضیلت سبب نمی گردد که اینها در عداد

مناقب و فضایل آن حضرت در شمار نیاید .

پس غریب نیست اگر با وجود اذعان به برتری این مخلوق برگزیده ولادت در آن خانه محترم را از فضایل او قلم دهیم .

وانگهی اگر ولادت شخصیت مقدسی چون علی مرتضی (ع) را در شمار رخدادهای فرخنده کعبه در شمار آوریم وبالطبع و بالتبع از فضایل کعبه نیز محسوب داریم . و این البته به تقریر فعلی ، جای استبعاد نیست . سخن ما غیر از سخن کسی خواهد بود که : اولاً ، علت قداست کعبه را همین ولادت می داند و از کنار پیشینه قداست بار این خانه ارجمند که در قرآن کریم و دیگر اسناد اسلامی مورد تصریح قرار گرفته است ، به آسانی گذر می کند! ثانیاً ، ولادت آن حضرت را علت قبله شدن کعبه می شمارد .

بر صاحب نظران پوشیده نیست که گفتگو از علل شرایع ، خاصه در احکام عبادی ، بحثی به غایت بغرنج و اغلب دور از دسترس دانشوران است . تبیین علت قبله شدن کعبه شریعت مصطفوی نیز از این جمله است و بدان آسانی که بعضی پنداشته اند نیست .

به هر روی ، کسانی که ولادت خجسته امیر مؤمنان علی (ع) را سبب قبله شدن کعبه (در تشریحی که سال ها بعد و به هنگام تغییر قبله مسلمانان صورت گرفت) ، می گویند ، باید بر این سخن خود دلیلی استوار ارائه کنند .

نه سخنان احساسی و حماسی ، و نه روایت ناستواری چون خطبه ادعایی کتاب خطیب کعبه ، یارای اثبات چنین معنای مهمی را ندارند؛ و معتقد ساختن آنها جایز نیست . ۱۴۷

دفع دَخلِ مُقَدَّر

نویسنده خطیب کعبه در پیشگفتار دوم خود بر کتاب دفع دخل مقدر کرده است و به تعبیر عوام : «دست پیش گرفته تا پس نیفتد!» پیشاپیش راه منکران ادعای خویش را بسته و نوشته است : « ... انسان به حکم عقل و شرع حق ندارد مطلبی را که نمی فهمد و یا به سند آن دسترسی ندارد ، رد کند ، بلکه باید آن را واگذارد . گاهی دیده می شود بعضی افراد که مختصر درسی خوانده اند چنان به غرور علمی مبتلا شده اند که خود را أعلم

یا: بدانند «هرقلیة» در سخن عبدالرحمن بن ابی بکر، با «پروان فلسفه هرقل فیلسوف یونانی ...» که وی در پاورقی کتابش توضیح داده است^{۱۵۲} مربوط نیست، بلکه «هرقل» در اینجا نامی است که بر پادشاه روم اطلاق می شده،^{۱۵۴} و مقصود عبدالرحمن، اشارت است به سنت ملوک و پادشاهان که از برای اولاد خود بیعت می گرفته اند^{۱۵۵} و در واقع تبدل خلافت به ملوکیت است (همان چیزی که معاویه بدان نامبردار شد).

بگذریم ... غرض آن نیست که پایه و مایه آگاهی و ویژه دانی شارح خطبه ادعایی را بررسییم. مقصود از این مثال ها، تنها هشدار دادن آن بود که نه فقط نویسنده خطیب کعبه، که همه ما، کارهایی کردنی تر از «خط و نشان کشیدن» های کذایی داریم.

پیش از انجام

کتاب خطیب کعبه، نمونه ای است از آسانگیری و سهل انگاری در مواجهه با اخبار و آثار و تاریخ و متون، و تجدید حیات شیوه ای که در تاریخ مدرسی معارف اسلامی «قصاص» و «حشویه» را بدان باز می شناخته ایم؛ و اکنون متأسفانه با عناوین و القاب علمی و مذهبی همراه و ترویج می گردد.^{۱۵۶}

دشواری کار اینجاست که نویسنده کتاب خطیب کعبه و دو تقریظ نویس کتاب وی دیگر کسانی که چون ایشان می اندیشند، کار اعتماد بر اخبار و آثار و مرویات را آسان گرفته اند و گویی نمی داند حتی اخبار و مرویاتی که در مآخذ معتبر و به اسناد متعدد دستیاب می گردد و مورد اعتماد برخی از عالمان و فاضلان نیز بوده است بدین آسانی که ایشان می پندارند از صافی حدیث شناسی ناقدان حدیث نمی گذرد؛ تا چه رسد به متنی بی پای و سر، از مأخذی مجهول، با نشانه های آشکار کذب و وضع.

این مقال را گنجایی فرامودن آن نیست که بسیاری از مرویات مسطور در حدیثنامه های چهارگانه شیعی (الکتب الاربعه) و برخی از دیگر نازمایه های میراث حدیثی و روایی را نیز با این خاطر جمعی که نویسنده مزبور و همخرفگان نشان می پندارند نمی توان مستند قرار داد.

یک مثال روشن در این زمینه اخبار دلائلنگر بر عدم نقصان ماه رمضان است که معتمد بعض بزرگان ما چون شیخ صدوق نیز بوده است، لیک قرن هاست اعظام فقهای شیعه بدان ها تکیه نکرده، برخلاف این اخبار فتوا می دهند.

علامه آیت الله میرزا ابوالحسن شعرانی - طاب ثراه - می نویسد: «در اخبار بسیار در تهذیب و استبصار و کافی آمده که ماه رمضان همیشه سی روز است و هرگز بیست و نه روز نمی شود؛ و شیخ صدوق موافق آن فتوا داده و می گوید: باید از

العلماء و أعظم العظماء و أفقه الفقهاء می دانند و هیچ کس جز خودشان را قبول ندارند و به احدی هم اقتدا نمی کنند. حربه آنان فقط انکار است و بس، و هیچ دلیل منطقی و متقن که اساس و پایه علمی و دینی داشته باشد در اختیار ندارند؛ به این گونه افراد نباید اعتنا کرد تا گذر زمان شاید آنها را از خواب غفلت و جهالت بیدار کند». ^{۱۴۸}

می نویسم:

متنی که ایشان در دسترس نهاده و به شرح و نشر و ترویج آن همت گماشته اند، نااستوارتر و مضطرب تر از آن است که لازم آید آدمی برای نقد و طرد آن به چنان «غرور» ها مبتلا باشد و بنا بر نوشته ایشان بر طبل اعلمیت بکوبد!

بسنده است در کلام، عالمانی چون شیخ مفید، و درایة الحدیث، دانشورانی چون علامه شعرانی، و در صرف و نحو و بیان و معانی، همین هنجارهای متداول و متفق علیه اهل علم را مقتدای خویش سازد و مدعیات غریب مدعیان را بر سنجه های روشنگر مخزون در منابع و مصادر عرضه دارد، تا واقع حال را کشف نماید.

نه ادعای متن شناسی های آنچنانی در کار است و نه رازدانی های مزعوم.

بیوسیده تر آن است که نویسنده خطیب کعبه به جای اینگونه خط و نشان کشیدن برای منتقدان و مخالفان مدعای خود (و «پیش بینی» کم سواد^{۱۴۹} و اعوجاجات اخلاقی ایشان!) کار خود را جدی تر بگیرد تا - گذشته از باور داشتنش به چنان خطبه ادعایی سست و رکیک - در بازخوانی متن شناخته و آنچه در باب معارف دینی می گوید، سنجیده تر نظر کند، برای مثال در بازخوانی گفتاوردها بحار الانوار از غیبت شیخ طوسی،^{۱۵۰} در معرفی «کامل بن ابراهیم» نویسد: «... از مفوضه و مقصره بود»^{۱۵۱} و در توضیح مصطلح «مقصره» نیز به خطا نرود؛^{۱۵۲} دست کدام بدانند «مفوضه» و «مقصره» در فرهنگ و تراث امامیه بر دو گروه مخالف و متضاد فکری اطلاق می گردد و ادعای اینکه فلان کس هم از مفوضه باشد، هم از مقصره، مثل آن است که بگوییم: فلان کس هم صوفی است و هم ناصوفی! بلکه بگوییم: هم شرعی است و هم سنی!

مخالفتان این عقیده تقیه کرد؛ همچنان که از سنیان تقیه می‌کنیم. و این بنده این روایت را به پانزده سند مختلف شمرده‌ام و روایتی با این همه اسناد البته کذب است؛ و موافق مذهب اهل سنت هم نیست تا حمل بر تقیه شود. ۱۵۷

اگر دقت و دانش و سختکوشی و بینش امثال شعرانی را در کار تحقیق نداریم - که نداریم! - دست کم باید به قدر همت خود از مآثر و آثار آن بزرگواران درس بیاموزیم و مورچه وار توشه بگیریم و طریق احتیاط بیماییم.

نتیجه اعتماد سهل‌انگاران بر منقولات، و عدم التزام به مبانی علمی، و کم‌بهرگی از نقادی محدثان و متکلمان، مدعیاتی می‌شود نظیر مدعیان کانونی کتاب خطیب کعبه.

نام این شیوه نگرش و نگارش، هرچه باشد، «احیاء امر آل محمد (ع) و «ترویج آثار» ایشان^{۱۵۸} نیست، بلکه چیزی است که خوردند همان که سعدی گفت: «گر تو قرآن برین نمط خوانی ...».

پی‌نوشت‌ها:

۱. تفسیر السلمی؛ السلمی (ف: ۴۱۲ هـ. ق)؛ ط ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ هـ. ق، ۲/۲۶۲.

در واقع این بیت دگرخوانی است از شعر ابوتمام (حیب بن جاسم بن اوس الطائی/ ف: ۲۳۱ هـ. ق)، در سوکسورده‌اش از برای غالب بن سعدی به آغاز «هُوَ الذُّهْرُ لَا يَشْوِي وَ هُنَّ الْمَصَائِبُ أَوْ أَكْثَرُ أَمَالِ الرِّجَالِ كَوَادِبُ» (نگر: شرح دیوان ابی تمام؛ ضبط معانی و شروحه و اكمالها؛ ایلیا الحاوی؛ ط ۱، بیروت: دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۸۱ م، ص ۶۴۳-۶۴۴).

حاصل معنای بیت قریب بدین مضمون است که: «هان! راستی که همه روزها چندان شگفت‌اند که دیگر در میانشان هیچ شگفت‌نمانده است! آری! گاه توالی و تواتر شگفتی‌ها موجد چنین حالاتی است و کار را بدانجا می‌رساند که زبان حال آدمی بدین لست از بیت ابن هانی گویا می‌گردد که: «فَعَجِبْتُ حَتَّى كِدْتُ لَا أَتَعَجَّبُ!» (چندان در شگفتم که نزدیک است هیچ در شگفت نباشم!) (بحارالانوار، ۲۹/۴۹۱).

۲. این کتاب بنابر آگاهی‌های مندرج در صفحه عنوان و صفحه شناسنامه - به سال ۱۳۸۱ هـ. ش از سوی مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر و در شهریور ۱۳۸۶ با «ویراستاری مجدد» از سوی نشر آینه زمان منتشر شده است.

دسترس و ارجاع‌ما به همین چاپ اخیر الذکر کتاب است.

۳. از بدایع افعال پدیدآورنده کتاب آن است که بر روی جلد، این کتاب را «مورد تقدیر مسابقه بزرگ عباس باب الحوائج علیه السلام» معرفی کرده است و در صفحه ۹ تصویر «تقدیرنامه» مورد نظر خویش را که نشان «صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران» و امضای «مدیر کل روابط عمومی سازمان صدا و سیما» را داراست به چاپ رسانیده.

خواننده محترم با مطالعه متن «تقدیرنامه» متوجه می‌شود که آنچه مورد تقدیر قرار گرفته نه متن و محتوای کتاب، بلکه «ارسال» آن است. عبارت تقدیر از این قرار است: «به شکرانه ارسال اثر، این لوح تقدیر به شما اهدا می‌شود؛ به عبارت دیگر تنها از اینکه مؤلف کتابش را در مسابقه شرکت داده، تشکر و تقدیر کرده‌اند، و خود اثر حائز مقامی نشده

است!

۴. آن سان که خوانندگان ارجمند، خود ملاحظه خواهند فرمود، ما تنها به مدعیان کانونی و کانون مدعیان کتاب خطیب کعبه خواهیم پرداخت نقد تفصیلی محتوای کتاب خود موضوع دیگری است که صاحب این قلم را نه همت آن هست و نه رغبت آن.

۵. خطیب کعبه؛ ص ۲۸.

۶. نگر: همان.

۷. کذافی الأصل!

۸. کذافی الأصل!

۹. کذافی الأصل.

۱۰. خطیب کعبه؛ ص ۲. نیز نگر: همان، ص ۲۱ و ۳۹.

۱۱. نگر: همان، ص ۲۷ و ۳۹.

۱۲. نگر: همان، ص ۳۹.

۱۳. نگر: همان، ص ۱۴ و ۳۹.

۱۴. نگر: همان، ص ۲۷.

۱۵. نگر: همان، ص ۱۲.

۱۶. گفتنی است از غایت اهمیتی که برای این خطبه قائل شده‌اند، نه تنها متن آن را با ترجمه و شرح مبسوطی همراه ساخته‌اند، آن را به نظم نیز ترجمه و گزارش کرده‌اند! برای مطالعه ترجمه منظوم آن، نگر: خطیب کعبه، ص ۵۰-۵۳.

۱۷. نمونه‌را، در کتاب سقای معرفت: سیمای حضرت اباالفضل - سلام الله علیه در حدیث و تاریخ؛ نوشته آقای باقر فخار طالخونچه‌ای (ج: ۱، اصفهان: اقیانوس معرفت، ۱۳۸۷ هـ. ش)، چند بار (ص ۲۷۳ و ۳۷۹ و ۴۷۳) از رهگذر کتاب خطیب کعبه - بدین از بازبردهای نویسنده سقای معرفت پیداست که وی در سقای معرفت جلد ۲ هم - که علی الظاهر سقای معرفت کنونی را باید تحریری تازه از همان دو جلد قلم داد (سنج: همان، ص ۲۲ و ۴۹۷) -، (شاید: به تفصیل تر) بدین خطبه پرداخته است.

۱۸. نگر: ص ۴۶ و ۴۸.

۱۹. اعراب چنین است در: کتاب خطیب کعبه، ص ۴۶، و همین اعراب تکرار هم شده است در: همان، ص ۱۵۱.

۲۰. همان، ص ۴۷ و ۴۹.

۲۱. آقای مهدی پور در برابر «حاجی» سه علامت تعجب گذاشته‌اند که چرایی آن دانسته نشد. آیا به نظر ایشان، «حاجی» بودن حج گزاران سال ۶۰ ق، به واسطه توطئه‌های یزید و ...، مورد مناقشه است؟

۲۲. نگر: خطیب کعبه، ص ۲۱.

۲۳. نگر: همان، ص ۲۴.

۲۴. نگر: همان، ص ۸۹.

۲۵. نیز سنج: معجم أمهات الافعال - معانیها وأوجه استعمالها؛ احمد عبدالوهاب بکیر، ط ۱، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۷ م، ۲/۷۲۳.

۲۶. نگر: جامع الدررین العربیة؛ مصطفی الغلابینی؛ [افست: قم: دفتر نشر نوید اسلام، ج: ۱، ۱۳۷۹ هـ. ش، ۲/۶۵].

۲۷. در تعبیری مانند «قوم لا یعقلون»، «قوم مسرفون»، «قوم لا یفقهون»، «قوم مسحورون»، «لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ»، «قوم ظلموا»، «إلی قوم ینکم و بینهم میثاق»، «القوم الظالمین»، «القوم الکافرین»، «قوماً جبارین» ... نمونه‌های بسیار است؛ ولی بیاید در این نمونه، از جهات مختلف، درنگ کنیم: «وقال

الرَسُولُ يَارَبِّ اِنْ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا».

۲۸. برای کاربردهای «قوم» در نهج البلاغه بارها و بارها معامله جمع با آن در آن متن متین: نگر: المعجم المفهرس لألفاظ نهج البلاغة؛ محمد دشتی و سید کاظم محمدی؛ ج: ۱، قم: مشهور، ۱۳۸۰ ش، ص ۳۸۸-۳۸۹.

۲۹. کذا فی الأصل بالتشدید.

۳۰. «السلیل: الولد، سُمی سلیلاً لانه خُلِقَ مِنَ السَّلالة» (لسان العرب؛ ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور الافریقی المصری، بیروت؛ دار صادر، [بی تا]، ۱۱/۳۳۹).

۳۱. کذا فی الأصل.

۳۲. در نمونه های متعددی چون «إِنَّ اللَّهَ لَمَنْ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا» و ...

باری، از میان همه نمونه ها بیابید در این نمونه، از جهات مختلف، درنگ کنیم که سخت به کار روزگار ما می آید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَدْمِ مَا بَيْنَهُمُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (س ۲، ی ۱۵۹).

۳۳. نمونه را، از سنائی غزنوی در نکوهش معاویه بن ابی سفیان منقول است:

«داستان پسر هند مگر نشیدی

که از و سه گس او به پیمبر چه رسید

او بناحق حق داماد پیمبر بستد

پسر او سر فرزند پیمبر بیرید

پدر او لب و دندان پیمبر بشکست

مادر او جگر عم پیمبر بمکید

بر چنین قوم تو لعنت نکنی؟ شرمت باد!

لَعْنُ اللَّهِ يَزِيدُ وَعَلَىٰ آلِ يَزِيدَ»

(الأربعون حديثاً فی إثبات امامة أمير المؤمنين(ع)؛ سلیمان بن

عبدالله الماحوزی البحرانی؛ تحقیق السید مهدی الرجائی؛ ط ۱، قم:

۱۴۱۷ هـ. ق، ص ۱۰۳؛ و: الکنی والألقاب؛ الشیخ عباس القمی؛

طهران: مکتبة الصدر، ۱/۲۰۴ با ضبط «دو دندان» به جای «لب و

دندان» و تقدیم و تأخیر بیت های سوم و دوم؛ و: شفاء الصدور فی

شرح زیارة العاشور؛ حاج میرزا ابوالفضل طهرانی؛ تحقیق سیدعلی

موحد ابطیحی؛ ج ۳، ۱۴۰۹ هـ. ق، ۲/۲۱۶- با تقدیم و تأخیر پیش

گفته-؛ و: معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة؛ السید

ابوالقاسم الموسوی الخوئی؛ ط ۵، ۱۴۱۳ ق، ۱۹/۲۱۶، با تقدیم و

تأخیر پیش گفته، و نادرستی مطبعی).

یادآوری: در دیوان سنایی ویراسته شادروان استاد مدرس رضوی،

مصراع واپسین که مورد استشهاد ماست، «لعنة الله یزیداً وعلی حب

یزید» ضبط گردیده نگر: دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم

سنائی غزنوی؛ به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس رضوی؛ ج ۶،

تهران: سنائی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۷۲. که ناگفته پیداست توجیه نحوی

دیگری خواهد داشت.

۳۴. حافظ.

۳۵. زندگی نامه و خدمات علمی - فرهنگی فقیه فیلسوفان و فیلسوف

فقیهان حکیم بزرگ و ... ارف: انا مرحوم آیت الله میرزا ابوالحسن

شعرانی؛ تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴ ش، ص ۲۹۸-

۲۹۹؛ به اصلاح یک نا- رستی چاپی.

این متن را در ویراستی دیگر از رساله یاد شده نگر در: فرزانه ناشناخته: یادنامه علامه میرزا ابوالحسن شعرانی (قدس سره)؛ تهیه و نشر: مؤسسه بوستان کتاب قم، ج ۱، قم، ۱۳۸۲ ش، ص ۴۲۲-۴۲۳.

۳۶. شرح اصول الکافی؛ محمدصالح المازندرانی (ف: ۱۰۸۱ هـ. ق)؛ تحقیق السید علی عاشور؛ ط: ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق، ج ۱۲، ص ۳۲۰، هامش (بی نوشت علامه شعرانی).

۳۷. الکافی؛ ط. غفاری؛ ج ۸، ص ۲۳۴-۲۳۵، ح ۳۱۴.

۳۸. در ترجمه عبارت «اولی لک» موافق نظر علامه مولانا محمدباقر مجلسی

(نگر: بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۸) و مولانا محمدصالح مازندرانی

(نگر: شرح اصول الکافی؛ ج ۱۲، ص ۳۲۰) عمل شد. در دو ترجمه

روضه کافی نیز که دیدیم (نگر: ترجمه و شرح روضه کافی؛ آیت الله

محمدباقر کمره ای؛ ج ۳، تهران: اسلامی، ۱۳۸۲ ش، ج ۲، ص ۶۴

و پیشتر کافی؛ حمیدرضا آذری؛ ج ۱، قم سرور، ۱۳۸۱ ش، ص

۲۷۹)، همان برداشت مرحوم علامه مجلسی ملاک قرار گرفته است.

باری به پندار این طالب علم، برخلاف نظر علامه مجلسی، همان

معنای نفرین و تهدیدآمیز «اولی بک» در این مقام ناسازگار نخواهد بود؛

زیرا در عرف عرب برخی از عبارات نفرین و تهدید در مقام اظهار تعجب

به کار می رود و چنین اظهار تعجب زشت گویانه ای از لسان خبیث

گجسته ای که دشمن اهل بیت است، ناپسیده نیست.

۳۹. شرح اصول الکافی مازندرانی، همان (با اصلاح «بتواتر» به «لتواتر»)

در ادامه مرحوم شعرانی به مطالب دیگری در باب همین روایت پرداخته

که فعلاً تفصیل آن بیرون از جای سخن ماست.

۴۰. علامه شعرانی (قدس سره) در [دمع السجوم] ترجمه کتاب نقس

المهموم (قم: هجرت، ج ۱، ۱۳۸۱ ش، ص ۵۰۷) نیز به همین قاعده

که در نقد حدیث پیش گفته اجرا کرده است، اشارت فرموده است.

برای تفصیل بیشتر و برخی بحث های ریشه ای تر درباره این قاعده نگر:

نهاییه الوصول الی علم الاصول؛ العلامة الحلی؛ جمال الدین

ابومنصور الحسن اشراق، جعفر السبحانی؛ ط ۱، قم: مؤسسه الامام

الصادق(ع)، ۱۴۲۷ ق، ج ۳، ص ۳۴۶-۳۴۹ و الرعاية لحال البداية

فی علم الذرایة ...؛ الشهد الثانی؛ زین الدین بن علی العاملی؛ تحقیق

مرکز الأبحاث والدراسات الاسلامیة، ط ۱، قم: بوستان کتاب،

۱۴۲۳ ق/ ۱۳۸۱ ش، ص ۵۹.

آنچه مسلم است، جریان این قاعده در امور تاریخی مشهور و علنی از

دست آنچه محل گفتگوی ماست (اجمال خبر سخنرانی بر بام کعبه در

آن حال و روز و ...)، علی الظاهر جای تردید نیست، والعم عندالله-

تبارک و تعالی.

۴۱. خاتمة مستدرک الوسائل؛ تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت(ع)،

لاحیاء التراث، ط: ۱، قم، ۱۴۱۶ ق، ج ۵، ص ۱۹۸.

۴۲. با توجه به قاعده ای که یاد شد، اخبار آحادی نظیر:

* خبری که می گوید: ام فروه انصاری به دعای امیرالمومنین(ع) پس از

خاکسپاری زنده شد و از قبر به درآمد و به نزد همسرش بازگشت، و پس

از آن واقعه صاحب دو فرزند نیز شد و تا شش ماه پس از شهادت آن

حضرت در قید حیات بود (نگر: مدینه المعاجز: مدینه معاجز الائمة

الاثنی عشر ودلائل الحجج علی البشر؛ السید هاشم البحرانی؛ تحقیق

عزت الله المولائی الهمدانی؛ ط ۱، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة،

۱۴۱۳ ق، ج ۱، ص ۲۴۲ و ۲۴۳. به نقل از: ثاقب المناقب).

* خبری که می گوید: امیرالمومنین(ع) در گورستان به قبری اشارت کرد

۵۰. همان .
۵۱. الاربعین الحسينية آيت الله حاج ميرزا محمد اشراقی (معروف به ارباب)؛ ج ۲، تهران: اسوه، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۴ و منتهی الامال؛ حاج شيخ عباس قمي؛ تحقيق ناصر باقری بیدهندي؛ ج ۱، قم: دليل، ۱۳۷۹ ش، ج ۲، ص ۱۰۷۸. درگفتاورد پذيرفتارانه از الاربعين الحسينيه، با تفاوت جزئی در ضبط .
۵۲. در نقد المنتخب طریخی، از جمله نگر: الاربعين الحسينية؛ اشراقی؛ ص ۱۳۷، ۱۵۰، ۲۰۸، ۲۳۸، ۲۳۹؛ و: کتابشناسی تاریخی امام حسين(ع)؛ محمد اسفندیاری؛ ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش، ص ۹۷ و ۹۸ .
۵۳. نگر: الفردوس الاعلی؛ الشيخ محمدالحسين آل کاشف الغطاء و عليه تعليقات؛ به قلم السيد محمدعلی القاضی الطباطبائی؛ ط ۱، قم: دار انوار الهدای، ۱۴۲۶ ق، ج ۱، ص ۹۰ .
۵۴. مرحوم کاشف الغطاء به درست میان «اعتبار تاریخی» و «اعتبار منظور در اخباری که احکام شرعی از آنها استنباط می شود» فرق می گذارد. این خود بحثی است که جای دیگری به آن پرداخته ایم. نگر: حکایت اخگر الماس ریزه ها: تدوین و تثبیت گزارش شهادت سبط اکبر حضرت امام حسین مجتبی(ع)، جويا جهانبخش، ج ۱، قم: دليل ما، ۱۳۸۴ ش، ص ۸۵-۹۲ .
۵۵. جنة المأوی؛ الشيخ محمدالحسين آل کاشف الغطاء؛ جمعه و رتبه وعلق عليه: السيد محمدعلی القاضی الطباطبائی؛ ط ۱، تبریز: مکتبه حقیقت، ۱۳۸۰ ق، ص ۲۱۹ و ۲۲۰؛ و همان، ط ۲، قم: دار انوار الهدی، ۱۴۲۶ ق، ج ۱، ص ۲۲۳ .
۵۶. علامه شهید آیت الله سید محمدعلی قاضی طباطبائی- طاب ثراه- نیز که جنة المأوی به اهتمام و تحقیق و تعليق او انتشار یافته است، با همه خضوع و دل بستگی چشمگیری که نسبت به استاد گرامی اش مرحوم کاشف الغطاء دارد، در تعليق بر کلام آن فقید دانش و دین، ضمن معرفی طریخی و المنتخب او، به صراحت می نویسد: ... ولا يمكن الركون الى بعض متفرقاته، (همان، ط. دار انوار الهدی، ص ۲۲۳، هامش).
۵۷. کمال اینکه شاگرد مفضل او، علامه شهید آیت الله سید محمدعلی قاضی طباطبائی، از جمله در تعليق بر همین جنة المأوی (ط. دار انوار الهدی، ص ۲۲۳، هامش) لهوف را «در نهایت اعتبار و اعتماد» قلم می دهد. نگر: تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهدا(ع)؛ آیت الله سید محمدعلی قاضی طباطبائی؛ ج ۳، قم، بنیاد علمی و فرهنگی شهید آیت الله قاضی طباطبائی، ۱۳۶۸ ش، ص ۷ به بعد .
۵۶. برای نگاهی ناقدان به درونمایه لهوف (ملهوف)، از جمله نگر: عاشور ایژوهی: پژوهشی درباره هدف امام حسین(ع)؛ محمد اسفندیاری؛ ج ۱، قم: صحیفه خرد، ۱۳۸۷ ش، ص ۴۳-۴۵ .
۵۹. این خلط بسیار شایع، زمینه ساز مسامحات فراوانی در ارزیابی اقوال و منابع ترائی مادر عرصه علوم نقلی شده است. برای نمونه جلالت قدر و عظمت شخصیت و زهد و پرهیز و پروا و پارسایی و سختکوشی همین سید بزرگوار و دانشور وارسته عالی مقدار، سید رضی الدین علی بن طاروس(رض) و غنای آثار و کثرت تتبع و امانت او در نقل و تدوین، سبب این امر گردیده است؛ برای مثال مرحوم قاضی طباطبائی شهید(قده) «تصانیف پر شمار» وی را «در غایت اتقان و ضبط» بخواند (نگر: جنة المأوی؛ همان، ط، دار انوار الهدی، ص ۲۲۳، هامش)؛ حال آنکه علی الظاهر چنین نیست و علی رغم گرانیهای و بلندپایگی میراث
- و به اذن الهی مرده درون قبر را که عمرو بن دینار همدانی بود و در واقعه انبار به دست یاران معاویه به قتل رسیده بود؛ زنده فرمود و به نزد همسر و فرزندان فرستاد و او را فرمود که: علی بن ابی طالب مرا به فرمان خدای متعال زنده ساخته و به اذن خداوند به سوی شما بازگردانیده است (نگر: همان، ج ۱، ص ۲۴۳. به نقل از: ثاقب المناقب).
- * خبری که می گوید: امیر المؤمنین(ع) مدرکه بن حنظله را که گوش تا گوش سرش را بریده بودند، پس از مدت مدیدی که از مرگ او گذشته بود، برای فیصله دادن به اختلافی که بر سر کیستی قاتل وی پدید آمده بود، به اذن خداوند زنده گردانید و همه کوفیان از خرد و کلان شاهد این زنده گردانیدن مقتول بودند (نگر: همان، ج ۱، ص ۲۴۷-۲۵۲. به نقل از: عیون المعجزات).
- * خبری که می گوید: امیر المؤمنین(ع) مردی از شیعیان را که صفوان بن اکحل نام داشت و به عملی بسیار شنیع آلوده بود، به خواست خودش و در برابر چشم کوفیان اذن داد تا خود را در میان هزار پشته هیمه بسوزاند؛ و مرد هر چند پشته ها را برافروخت، آن آتش و دود هیچ گزندی به وی و به جامعه کتان سپیدی که پوشیده بود نرسانید و ثابت شد که آتش به شیعیان گزندی نمی رساند (نگر: همان، ج ۱، ص ۲۵۸-۲۶۰. به نقل از: عیون المعجزات).
- آری، اینگونه اخبار، با صرف نظر از دیگر نقاط ضعفشان، تنها از همین روی که بناگزر می باید به شهرت، بلکه تواتر رسیده اند، و نرسیده اند، مرود خواهند بود.
- دو واقعه بدین شگفتی که پیش چشم توده اهل کوفه رخ داده باشد، و زیستن و به میان جامعه بازگشتن مرد و زنی که مرده و حتی مدتی در گورستان مدفون بوده اند، بی شک مستلزم آن است که راویان مختلف خبر آن را باز گویند، نه آنکه در گوشه فلان کتاب مهجور یا بهمان تألیف مجهول مسطور افتاده باشد و ...
- ناگفته نگذاریم که: ضرور است کتاب هایی نظیر مدینه المعاجز- که ای بسا مورد سوء استفاده سوجدیان و سوداگران و بدفهمی ساده لوحان و ناکار دانات واقع می شوند- با نگرشی نقادانه و با چنین ابزارها و قواعد انتقادی ارزیابی حدیث- که نمونه آن گذشت- مورد بازخوانی و تحشیه قرار گیرند.
- برخی از ساده لوحان می پندارند همین که جواز صدور کرامات از اولیای الهی در مذهب شیعه به ثبوت رسیده، و جمیع این امر نیز ممکناتی است که در حیظه قدرت بی انتهای خداوندی است، بسنده است تا وقوع چنین کراماتی را باور داریم: حال آنکه دو مقدمه پیش گفته در نهایت امکان وقوع و صدور این کرامات را ثابت می کند، ولی اینکه براستی همین کرامت ها از امیر مؤمنان علی(ع) که ولی خدا و صاحب کرامت است سرزده است یا نه، در گرو اثبات صدق این اخبار است؛ که چنان که گفتیم- نشانه کذب بر جبینشان هویدا است.
۴۳. خطیب کعبه؛ ص ۲۱ .
۴۴. از یاد نبریم که مؤلف خطیب کعبه و آقای مهدی پور نیز هیچ یک کتاب ادعایی آن مرد هندی را ندیده اند.
۴۵. بر حسب قاعده ای که پیش از این بدان اشارت رفت .
۴۶. در مأخذ «سأده» (بدون «ال»).
۴۷. همان، ص ۲۷ .
۴۸. همان، ص ۲۷ و ۲۸ .
۴۹. همان، ص ۲۷ .

نیست، بلکه نشان می‌دهد که ای بسا به واسطه تراحم اشتغالات و یا پریشانی‌های روزگار حیات او - که مقارن است با بی‌ثباتی‌های پایان عصر عباسیان و تازش بی‌رحمانه مغولان و فتنه‌ها و کشتارهای بی‌امان ایشان - فرصت تدقیق و تأمل و بازیابی کافی در اختیار آن بزرگمرد عرصه علم و عمل نبوده است؛ کما اینکه محدث و رجالی‌دانشمندی چون علامه ذوقنون شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی (قده) نیز بر توضیحات ابن طاوس (قده) اتکا کرده و همان اشتباه را مکرر نموده است. (نگر: الحدیقة الملهالیة؛ شیخ بهایی؛ محمد بن الحسین العاملی؛ تحقیق السيد علی الموسوی الخراسانی؛ ط ۱، قم: مؤسسة آل البيت (ع)، لاحیاء التراث، ۱۴۱۰ ق، ص ۱۴۴ و ۱۴۵، متن و هامش). و آن بزرگ نیز بی‌شک مجالی بسنده برای تأمل در این باب نبوده است؛ والعلم عند الله تبارک و تعالی. الغرض، سخن در آن نحوه اعتماد کلی و اغراق و مبالغه در باب اعتبار بعضی آراء و منابع بود که گمان می‌کنم تا به همین اندازه کفایت باشد.

۶۰. نگر: الودعة الی تصانیف الشيعة؛ ج ۸، ص ۱۹۰-۱۹۲، وج ۲۱، ص ۵۳.

۶۱. چنان‌که همین ابن ابی‌الحدید در همان شرح سترگ خویش بر نهج البلاغه شریف، سخن دانشمندانی چون قطب‌الدین راوندی و ... را به محک انتقاد می‌آزماید.

۶۲. چون نام «ابن ابی‌الحدید» به تکرار بر قلم رفت، بی‌جا نیست یادآور شویم که این دانشمند بزرگ و ادیب و متکلم برجسته معتزلی، یکی از کسانی است که در متن کتاب خطیب کعبه به طرز زنده‌ای مورد اهانت قرار گرفته‌اند.

متأسفانه نویسنده کتاب با مغلظه کاری در تفسیر و گزارش سخنان ابن ابی‌الحدید وی را راضی به قتل حضرت زهرا (س) فرارنموده (ص ۲۳۳-۲۳۶) و او را «عمر پرست مغرض» (ص ۲۳۴) خوانده که در حقیقت چنین نیست و هر چند ما همراهی و همراه ابن ابی‌الحدید نیستیم، اگر بخواهیم از راه انصاف نشان دهیم که نویسنده چه اندازه در حق او زیاده‌روی و بی‌انصافی کرده است، باید همچند مقالتی قلم بفرساییم. افسوس که نویسنده، همین شیوه مغلظه‌آلود و افراطی را درباره ابوحامد غزالی نیز به کار برده و نه تنها او را تکفیر کرده، بلکه به صراحت وی را «یک یزیدی تمام عیار» (ص ۲۸۱) خوانده است و مدعی شده است او «راضی به افعال» یزید بوده (ر. ک: ص ۲۸۲).

راستی، نویسنده خطیب کعبه که ابوحامد غزالی را «یزیدی تمام عیار» می‌داند، آیا معتقد است آن همه تأثر آشکار و پیروی صریح ملاصدرای شیرازی و فیض کاشانی و ملامهدی نراقی و ملا احمد نراقی از غزالی، تأثر و پیروی از یک «یزیدی تمام عیار» است؟! ... آیا المحجة البيضاء که بر محور احیاء تنظیم و تدوین شده است، بر محور تعالیم و اندیشه‌های یک «یزیدی تمام عیار» دور می‌زند؟! ... آیا جامع السعادات و معراج السعادة و امداد آثار و افکار یک «یزیدی تمام عیار» اند؟! ... آیا فیض کاشانی آنجا که در وافی در شرح و تبیین احادیث اهل بیت عصمت و طهارت (ع) عین عبارات غزالی را باز می‌نویسد، از محضر یک «یزیدی تمام عیار» درس می‌آموزد؟! ... غزالی لغزش‌های بزرگ دارد و این چیزی نیست که از دیده خوانندگان بصیر و ناقدان آثار او دور مانده باشد؛ ولی نقد و عیارسنجی اخلاقی و منصفانه چیزی است و اهانت و بدزبانی و تکفیر و تفسیق چیز دیگر! نویسنده - که دور می‌دانم معلومات شرعی کافی در باب پیامدهای

مکتوب ابن طاوس که به هیچ روی جای تردید نیست، چنین حسن ظن و داوری نیز در جانب افراط بوده، در ارزیابی مقام تحدیث و تحقیق ابن طاوس روی در غلو و مبالغه گویی داشته باشد. گذشته از قال و مقال‌هایی که درباره لهوف (ملهوف) ابن طاوس، دست کم از روزگار محدث نوری تاکنون، در میان بوده است (از جمله، نگر: بی‌نوشت پیشین)، در بعضی دیگر آثار ابن طاوس نیز ملاحظاتی هست که داوری آیت‌الله قاضی طباطبائی شهید - اعلی‌الله مقامه - را زیر سوال می‌برد. برای نمونه در کتاب کرامند و بی‌بدیل فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم ابن طاوس (قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۳ ش، ص ۵۷)، نویسنده بزرگوار روایتی از ابن بابویه نقل می‌کند بدین سند: «حدثنی محمد بن علی بن ماجیلویه - رضی الله عنه - قال: حدثنی محمد بن ابی القاسم، عن محمد بن علی القرشی، عن نصر بن مزاحم المنقری، عن عمر بن سعد، عن یوسف بن یزید، عن مینا عن وجزین الاحمر قال: ابن طاوس (رض) درباره این روایت همانجا از جمله فرموده است: «فی هذا الحدیث عدة رجال لا یعول علماء اهل البيت علی روایتهم و یمنع من یجوز العمل بأخبار الأحاد من العمل بأخبارهم و شهادتهم؛ منهم عمر بن سعد بن سعد [كذا]؛ و در گفتار و در بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۲۶۵ - عمر به سعد] بن ابی وقاص قاتل الحسین - صلوات الله علیه - فان اخباره و روایاته مهجورة و لا یلتفت عارف بحاله الی ما یرویه او یسند الیه ...» (همان).

ابن طاوس عمر بن سعد مذکور در سند را همان پسر شقی سعد بن ابی وقاص پنداشته است؛ ولی این عمر بن سعد ربطی به آن شقی ندارد. روایت نصر بن مزاحم از «عمر بن سعد» در منابع روایی کم نیست (نگر: بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۳ و ج ۳۴، ص ۴۷ و ۴۸، ج ۴۵، ص ۲۳۸). این عمر بن سعد، «عمر بن سعد بن ابی الصید اسدی» است که در همان آغاز وقعة صفین نصر بن مزاحم منقری (تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ط ۲، ۱۳۸۲ ق، ص ۳) نیز نام وی هست و نزد رجالیان عامه به سبب گرایش‌های شیعیانه‌اش متهم است! درباره وی، از جمله نگر: مستدرکات علم رجال الحدیث؛ علی التمازی الشاهرودی؛ ناشر: فرزندان مؤلف، ط ۱، تهران، ۱۴۱۵ ق، ج ۶، ص ۹۰ و الجرح والتعديل؛ ابو محمد عبدالرحمن بن ابی حاتم محمد بن ادیس بن المنذر التمیمی الحنظلی الرازی؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی (افتت از روی، ط ۱، حیدرآباد: دائرة المعارف العثمانیة)، ج ۶، ص ۱۱۲ و: میزان الاعتدال فی نقد الرجال؛ ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی؛ تحقیق علی محمد البجاوی؛ بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۸۲ ق، ج ۳، ص ۱۹۹. علامه مولانا محمدباقر مجلسی - علی‌الله مقامه - ملتفت اشتباه مسطور در فرج المهموم شده است، و پس از نقل بیانات سید - رضی الله عنه و آرزاه و جعل الجنة مثواه - مرقوم فرموده است: «... و عمر بن سعد الذی یروی عنه نصر بن مزاحم لیس الملعون الذی کان محارب الحسین (ع) کما ینظر من کتابه کتاب الصفتین الذی عننا، فان اکثر ما رواه فیه رواه عن هذا الرجل، و فی کثیر من المواضع «عمرو» مکان «عمر»، ولم یکن الملعون من جملة رواة الحدیث و حَمَلَة الاخبار، حتی یروی عنه هذه الاخبار الكثيرة، و أيضاً رواية نصر عنه بعيد جداً، فان نصر أکان من أصحاب الباقر (ع) و الملعون لم یبق بعد شهادة الحسین (ع) الا قليلاً و الشواهد علی کونه غیر کثیرة لا تخفی علی المتدرب فی الاخبار العارف بأحوال الرجال، و هذا من السيد (ره) غریب». (بحار الانوار؛ ج ۵۵، ص ۲۶۶-۲۶۷). بی‌گمان چنین اشتباه غریبی از عالم جلیلی چون ابن طاوس، قدحی در مقام او

حقوقی و شرعی مدعیاتش داشته باشد، جای دیگر، به انتقاد و تخطئه مؤیدان یزید- که البته مورد انتقاد و تخطئه هر اندیشه گر آزاده ای هستند و خواهند بود- بسنده نکرده، به صراحت آنان را «حرمازاده» (ص ۹۵) خوانده است. (نیز سنج: ص ۳۴۰). آیا نویسنده ما نمی داند که تبیین خطای رسوای مؤیدان یزید- که نفرین خدا بر او باد! - کاری است و مدعای او که مشتمل است بر «قذف» و ... ، کار دیگر؟! ۶۳. در این باره، از جمله نگر: پرتوی از نهج البلاغه؛ دکتر سید محمد مهدی جعفری؛ ج ۳، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش، ج ۱ ص ۱۲۴-۱۲۸.

۶۴. به تعبیر مندرج در چهار مقاله نظامی عروضی که از قول محمود غزنوی نقل می کند: «این بیت کراست که مردی از او همی زاید؟» (چهار مقاله؛ به اهتمام دکتر محمد معین؛ با نقل افزوده های بعدی استاد معین توسط مهندس معین؛ ج ۱، تهران: صدای معاصر، ۱۳۸۸ ش، ص ۸۴).

۶۵. خطیب کعبه؛ ص ۴۱ و ۴۲.

۶۶. کذا فی الاصل.

۶۷. کذا.

۶۸. کذا فی الاصل.

۶۹. کذا.

۷۰. می نویسم: آیا گوینده این تعبیر معتقد است که در یوم الترویة سال ۶۰ ق دشمنان امام علیه السلام، با شمشیرهای آخته پای کعبه ایستاده بوده اند؟! ... آیا او یوم الترویة سال ۶۰ ق را با روز حرّه اشتباه نگرفته؟! ۷۱. خطیب کعبه؛ ص ۴۲.

۷۲. نگرستی است که نویسنده کتاب سقای معرفت نیز که پیش از این گفتیم این خطبه و مدعای کتاب خطیب کعبه را شایسته استاد و اعتماد پنداشته است، در نقد حدیث به همین رویکرد متسامحانه گرایش دارد (برای نمونه نگر: سقای معرفت؛ پیش گفته، ص ۱۷۳).

برای وقوف بر میزان آسانگیری این نویسنده در باب اخبار و مصادر، همین مثال بس است که وی نه تنها به طرز غریبی در پی اثبات اعتبار کتاب بی اعتباری چون نورالعین منسوب به اسفرائینی است (نگر: همان، ص ۱۷۳-۱۷۶)، در صدد اثبات نسبت آن به اسفرائینی هم برآمده و از جمله نوشته است: «... به هر حال تألیف کتابی در «مقتل» آن هم از دانشمندی شافعی مذهب که یکه تاز میدان حدیث و تاریخ در شهر نیشابور بوده است، نه تنها بعید نیست، بلکه باید گفت محال است که چنین دانشمندی با توجه به شافعی بودن و حضورش در نیشابور که یکی از پایگاه های شیعه به شمار می رود، کتابی در مقتل نوشته باشد و به حسب زمان و مکان و مذهب، انسان اطمینان پیدا می کند که کتابی در مقتل توسط او نوشته شده باشد» (همان، ص ۱۷۵/ تأکیدها از ماست!).

در واقع گویا نویسنده سقای معرفت قاعده تازه ای در عرصه کتابشناسی و فهرستنگاری تأسیس فرموده اند و آن این است که هر عالم مسلمان محب اهل بیت (ع) خصوصاً شافعی که در شهرهای مهم سکونتگاه شیعیان می زیسته باشد، لزوماً «مقتل» تألیف می کرده! و تخلف از این قاعده محال است!

هر چند با این قوت برهان و استقامت میزان که از نوشتار ایشان لایح است، دیگر جای هیچ سخن نیست، خوانندگانی که احتمالاً مانند صاحب این قلم اندکی سختگیرند (و به چنین برهان های قاطع رضا نمی دهند!) درباره نورالعین یاد شده نگر: اهل البیت (ع) فی المكتبة العریبية؛ السید عبدالعزیز الطباطبائی؛ ط ۱، اعداد و نشر، مؤسسة

آل البیت (ع)، لاهیه التراث، قم، ۱۴۱۷ ق، ص ۶۵۴ و ۶۵۵ و تحقیق درباره اول ربیعین حضرت سید الشهداء (ع)؛ قاضی طباطبائی؛ ص ۶۰-۶۴۰؛ و: کتابشناسی تاریخی امام حسین (ع)؛ اسفندیاری؛ ص ۶۴-۶۵. نیز: احقاق الحق و إزهاق الباطل؛ السید نورالله الحسینی المرعشی النستری؛ مع تعلیقات السید شهاب الدین النجفی؛ قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ج ۱، ص ۴۸۲ (تعلیقات).

۷۳. نگر: الضعفاء من رجال الحدیث؛ حسین الساعدی؛ ط ۱، قم دارالحدیث، ۱۴۲۶ ق/۱۳۸۴ ش، ج ۳، ص ۹۸-۱۱۰.

۷۴. نگر: همان، ج ۳، ص ۲۲۳-۲۲۳.

۷۵. نگر: همان، ص ۴۱۳-۴۱۶.

۷۶. نگر: همان، ج ۲، ص ۴۲۲ و ۴۲۳.

۷۷. نگر: همان، ج ۳، ص ۲۰۲-۲۰۸.

۷۸. برای تأیید اعتبار سند این روایت نگر: الرسائل الفقہیة؛ المولی محمدباقر الوحید البهبهانی؛ تحقیق و نشر مؤسسه العلامة المجددالوحید البهبهانی (ره)؛ ط ۱، قم: ۱۴۱۹ ق، ص ۲۰۲ و: الطباطبائی؛ المحکم فی أصول الفقه؛ السید محمدسعید الحکیم؛ ط ۱، قم: مؤسسه المنار، ۱۴۱۴ ق، ج ۳، ص ۲۱۳ و: تسدید الاصول؛ الشیخ محمد المؤمن القمی؛ ط ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ ق، ج ۲، ص ۷۴، نیز نگر: معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة؛ السید ابوالقاسم الموسوی الخوئی؛ ط ۵، ۱۴۱۳ ق، ج ۱۵، ص ۲۶۸.

۷۹. اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)؛ الشیخ الطوسی؛ صححه وعلق علیه حسن المصطفوی؛ ط ۵، طهران: مرکز نشر آثار العلامة المصطفوی، ۱۴۲۸ ق، ص ۲۲۴، ش ۴۰۱. نیز نگر: همان، به تصحیح و تعلیق میرداماد الاسترآبادی؛ تحقیق السید مهدی الرجائی؛ ط ۱، قم: مؤسسه آل البیت (ع)، لاهیه التراث، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۴۸۹ و ۴۹۰، ش ۴۰۱ (با تفاوت جزئی در ضبط درووها).

۸۰. ما از این روایت پراهمیت فقط بخشی را که هم اکنون مورد استشهاد است نقل کردیم، لیک می سزد خوانندگان جوینده، خود، متن کامل آن را در کتاب اختیار معرفة الرجال یا منابع دیگر (چونان: بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۹ و ۲۵۰) مطالعه کنند.

۸۱. درباره این دین شناس بزرگ و عالم و محقق بلند پایه تربیت یافته در مکتب اهل بیت (ع) نگر: معجم رجال الحدیث؛ آیت الله خوئی؛ ج ۲۱، ص ۲۰۹-۲۲۸. نیز نگر: التحریر الطاوسی؛ (المستخرج من کتاب حل الاشکال فی معرفة الرجال للسید احمد بن طاوس الحسینی)؛ حسن بن زین الدین الشهید الثانی (صاحب المعالم)؛ حقه وعلق علیه السید محمدحسن ترحینی؛ ط ۱، قم: مجمع الذخائر الاسلامیة، ۱۴۲۵ ق، ص ۳۱۵-۳۳۰ و: مستطرفات المعالی: منتخب المقال والاقوال فی علم الرجال؛ علی النمازی الشاهرودی؛ به تحقیق و تصحیح حسن النمازی؛ ط ۱، تهران: مؤسسه نباء (و محقق)، ۱۴۲۲ ق، ص ۳۷۳ و ۳۷۴؛ و تحفة الاحیاب فی نوادر آثار الاصحاب؛ شیخ عباس قمی؛ تحقیق سیدجعفر حسینی و علی محدث زاده؛ ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۰ ش، ص ۵۸۳-۵۸۶.

۸۲. نگر: خطیب کعبه؛ ص ۲۷.

۸۳. همان، ص ۲۱.

۸۴. همان.

۸۵. همان .
 ۸۶. همان .
 ۸۷. س ۱۷، ی ۲۶ (از بی آنچه بدان دانشی نداری مرو؛ همانا گوش و چشم و دل، همگیشان را باز خواهند پرسید).
 ۸۸. مگر هند روضه خوان بی سواد نداشتته و آنجا همه «عمدة العلماء» و «نخبة الفضلاء» بوده اند؟!
 ۸۹. عاشوراشناسی؛ محمد اسفندیاری؛ ص ۴۶.
 ۹۰. همان .
 ۹۱. فواید رضویه (الفوائد الرضویه)؛ حاج شیخ عباس قمی؛ به کوشش عبدالرحیم عقیقی بخشایشی؛ ج ۱، قم؛ دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۸۵ ش، ص ۱۱۹.
 ۹۲. الذریعة الی تصانیف الشیعة؛ ج ۲، ص ۲۷۹.
 ۹۳. لؤلؤ و مرجان؛ حاج میرزا حسین نوری؛ تحقیق حسین و استادولی؛ ج ۲، تهران؛ دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۶۰-۱۶۱. نیز: همان، به کوشش کریم فیضی؛ ج ۱، قم؛ مطبوعات دینی، ۱۳۸۳ ش، ص ۱۹۷ و ۱۹۸.
 ۹۴. البته پوشیده نیست که مقدم بر عمل او، بینش اوست که چنین اقدامی را رواداشته است.
 ۹۵. نگر: لؤلؤ و مرجان؛ چاپ استادولی؛ ص ۱۵۵-۱۶۰، و همان، چاپ فیضی، ص ۱۹۳-۱۹۷.
 ۹۶. خواننده ارجمند، بالطبع این واژه را «شرف» (به زبر یکم و دوم) خواهد خواند و همین مناسب مقام است؛ لیک پوشیده نماند که در کتاب شرح حدیث نورانیت آقای یونسیان، نویسنده خطیب کعبه، این واژه در اینجا به پیش یکم و دوم، یعنی «شرف»، مشکول گردیده است.
 ۹۷. در حاشیه نوشته اند: «صفحه ۸۶ به بعد».
 ۹۸. شرح حدیث نورانیت؛ مهندس علی اصغر یونسیان؛ ج ۱، تهران؛ آینه زمان، ۱۳۸۶ ش، ص ۱۶۵.
 شایان یادکرد است:
 کتاب میثاق منتظران، شرحی است بر زیارت آل یاسین و بازبرد نویسنده خطیب کعبه به «دفتر اول» آن (ج ۱، قم: مسجد مقدس جمکران، زمستان ۱۳۸۲ ش) باز می گردد. داستان «جوان خیبری» را نویسنده میثاق منتظران، آقای سید مهدی [واصلی] حائری قزوینی، در کتاب خود (ج ۱، ص ۸۶-۹۳)، از «معجزات و کرامات» (ص ۱۷۵-۱۸۳) نقل کرده است.
 ۹۹. چنین است در متن چاپی به تشدید واو .
 ۱۰۰. چنین است در متن چاپی به تشدید میم!
 ۱۰۱. چنین است در متن چاپی به تشدید دال!
 ۱۰۲. شرح حدیث نورانیت؛ یونسیان؛ ص ۱۶۵-۱۷۱.
 ۱۰۳. همان، ص ۱۷۱.
 ۱۰۴. نگر: المؤطا؛ مالک بن انس؛ صححه و ... محمدفواد عبدالباقی؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ ق، ج ۲، ص ۸۹۲ و ۸۹۳ (باب ما جاء فی اجلاء اليهود من المدینة) و فتوح البلدان؛ البلاذری؛ احمد بن یحیی بن جابر؛ تشره و وضع ملاحظه و فهارسه الدكتور صلاح الدین المنجد؛ القاهرة: مكتبة النهضة المصرية، ۱۹۶۵ م، ج ۱، ص ۳۱ و ۳۶.
 ۱۰۵. نگر: معجم البلدان؛ شهاب الدین أبو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی الرومی البغدادی؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ق، ج ۲، ص ۴۱۰ (ذیل خیبر).
 ۱۰۶. نگر: تاریخ الأمم والملوک؛ ابوجعفر محمد بن جریر الطبری؛ بیروت: مؤسسة الاعلمی، ج ۳، ص ۲۰۲؛ و رویدادهای تاریخ اسلام؛ دکتر عبدالسلام ترمانی؛ ترجمه جمعی از پژوهشگران، با نظارت و اشرف سیدعلیرضا واسعی؛ ج ۱، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵ ش، ج ۱، ص ۱۳۸.
 ۱۰۷. نگر: الصحیح من سیرة النبی الاعظم (ص)؛ السید جعفر مرتضی العاملی؛ ط ۴، بیروت: دارالهادی، ۱۴۱۵ ق، ج ۸، ص ۱۴۷-۱۶۳.
 ۱۰۸. تذکرة الفقهاء؛ العلامة الحلی؛ الحسن بن یوسف بن المطهر، تحقیق و نشر: مؤسسة آل البيت (ع) لاحیاء التراث؛ ط ۱، ۱۴۱۹ ق، ج ۹، ص ۳۳۴.
 ۱۰۹. همان .
 ۱۱۰. نگر: دایرة المعارف فارسی؛ به سرپرستی غلامحسین مصاحب؛ تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی (وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر)، ج ۲، ۱۳۸۰ ش، ج ۱، ص ۴۵۶.
 ۱۱۱. نگر: همان، ص ۹۳۰.
 ۱۱۲. نگر: همان. و نیز نگر: دائرة المعارف الاسلامیة أصدر بالامانیة والانجليزية والفرنسیة، یصدرها باللغة العربیة؛ احمد الشنتاوی و ابراهیم زکی خورشید و عبدالحمید یونس؛ بیروت: دارالمعرفة، ج ۹، ص ۵۶.
 ۱۱۳. در اصل، نام کتابی است از جلال الدین عبدالرحمن سیوطی (متوفای ۹۱۱ ق).
 ۱۱۴. خطیب کعبه، ص ۲۱.
 ۱۱۵. همان .
 ۱۱۶. مراد از «مستند» - که در کنار «متن» و «سند»، یکی از سه حیثیت بر رسیدنی هر روایت است - منبع یا کتابی است که روایت از آن (در آن) نقل و مطرح می گردد؛ به عبارت دیگر به استناد آن نقل می شود. در بایستی نقد «مستند» هر روایت از آنجاست که ای بسا سندی صحیح و متنی به ظاهری اشکال در کتابی (نسخه ای) نامطمئن و دستخورده و بی اعتبار باشد و همین اعتماد ما را از آن متن و سند سلب کند و احتمال جعل و تزویر و تحریف را در آن روا شماریم.
 بحث های دامنه داری که در باب روایات و جادتی (بالوجادة) در دانش درایه مجال طرح می یابد و گاه اعتماد حدیث پژوهان را به شمار فراوانی از منابع و توده عظیمی از روایات مندرج در آنها به سختی متزلزل می سازد (برای نمونه نگر: مشرعة بحار الانوار؛ محمد آصف محسنی؛ ط ۱، قم: مکتبه عزیزی، ۱۳۸۱ ش/۱۴۲۳ ق، ج ۱، ص ۱۴ و ۲۲-۳۰)، از همین دیدگاه است.
 ایضاح و تذکار درازدامن ابوالعباس احمد بن علی بن نوح سیرافی، عالم امامی باشنده بصره، خطاب به ابوالعباس نجاشی (۳۷۲-۴۵۰ ق)، در باب طُرُق روایت کتاب های حسین بن سعید اهوازی و لزوم پرهیز از اختلاط روایات هر طریق (نسخه) با دیگری - که در فهرست نجاشی به ثبت رسیده است (نگر: رجال النجاشی؛ تحقیق شبیری زنجانی؛ ط ۵، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق، ص ۵۹-۶۰) به روشنی ناظر به همین اهمیت نقد «مستند» و ناهمطرازی نسخه ها (منبع ها) و آگوهی گر روایات یک محدث است.
 ۱۱۷. نگر: خطیب کعبه، ص ۲۳.
 ۱۱۸. همان، ص ۲۳ و ۲۴.

۱۱۹. نگر: همان، ص ۵۷، ۶۲، ۷۴ و ۱۷۱.

۱۲۰. همان، ص ۷۴.

۱۲۱. علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - در تفسیر المیزان فرموده است:

«... الذي استقرَّ عليه النظرُ اليومُ في المسألةِ إنَّ الخبرَ إنَّ كانَ متواتراً أو محفوفاً

بقرينة قطعية فلا ريبَ في حجيتها، وأما غير ذلك فلا حجية فيه إلا الأخبار الواردة

في الأحكام الشرعية الفرعية إذا كان الخبر موثوقاً بالظن النوعي فإن لها

حجية. وذلك أنَّ الحجية الشرعية من الاعتبارات العقلانية فتبقي وجود أثر شرعي

في المورد يقبل الجعل والاعتبار الشرعي، والقضايا التاريخية والامور الاعتقادية

لا معنى لجعل الحجية فيها لعدم أثر شرعي؛ ولا معنى لحكم الشارع بكون غير

العلم عالماً وتعميد الناس بذلك؛ والموضوعات الخارجية وإن أمكن أن يتحقق فيها

أثر شرعي إلا أنَّ آثارها جزئية والجعل الشرعي لا ينال إلا الكليات...» (الميزان

في تفسير القرآن؛ السيد محمد حسين الطباطبائي؛ قم: منشورات

جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، ج ۱۰، ص ۳۵۱). وهو

فرموده: «... انا لا نعملُ على الأحاد في غير الأحكام الفرعية على طبق الميزان

العام العقلاني الذي عليه بناء الانسان في حياته...» (همان، ج ۶، ص

۵۷). و نیز فرموده: «... إنَّ الأحاد من الروايات لا تكونُ حجةً عندنا إلا إذا

كانت محفوفةً بالقرائن المفيدة للعلم - أعنى الوثوق التام الشخصي - سواء كانت

في اصول الدين أو التاريخ أو الفصائل أو غيرها إلا في الفقه...» (همان، ج

۸، ص ۱۴۱).

همچنین فرموده است: «... وقد أتضح في علم الأصول إتضاحاً يتلو البدهة

ان لا معنى لحجية أخبار الأحاد في غير الأحكام كالمعارف الاعتقادية

والموضوعات الخارجية.

نعم، الخبر المتواتر والمحفوف بالقرائن القطعية، كالمسموع من المعصوم

مشافهة حجة وإن كان في غير الأحكام، لأن الدليل على المصمة بعينه دليل

على صدقه...» (همان، ج ۱۴، ص ۱۳۳).

در باب تفصیل و گفتگوهای موجود حول عدم کفایت اخبار احاد برای

اثبات عقاید، از جمله نگر: المیزان في تفسير القرآن (افزون بر نشانی های

پیش گفته) ج ۸، ص ۶۲، ۶۶، ۲۶۱ و ۳۱۸، ج ۹، ص ۲۱۱-۲۱۲، ج

۱۰، ص ۳۴۹، ج ۱۳، ص ۳۵۳، ج ۱۴، ص ۲۵، ۲۰۵ و ۲۰۶.

و: شرح اصول الكافي؛ مازندرانی؛ بیروت: ج ۱، ص ۱۰ (مقدمه علامه

شعرانی)، و ج ۲، ص ۲۲۰ (تعلیقه همو). نیز: أجوبة مسائل جارا لله؛

السید عبدالحسین شرف الدین الموسوی؛ ط ۲، صیدا: مطبعة العرفان،

۱۳۷۳ ق، ص ۳۶ و فوائد الأصول؛ من إفادات الميرزا محمد حسين

الغروي الثاني؛ الشيخ محمد علي الكاظمي الخراساني، مع تعليقات

الشيخ أغا ضياء الدين العراقي، تحقيق رحمة الله رحمتي الراكبي؛ قم:

مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۰۶ ق، ج ۳، ص ۳۲۴ و: مصباح الاصول؛

تقرير بحث آية الله السيد ابو القاسم الموسوي الخوئي؛ السيد محمد سرور

الواعظ الحسيني البهسودي؛ ط ۵، قم: مكتبة الداوري، ۱۴۱۷ ق، ج ۲،

ص ۲۳۵-۲۳۹ و: در محضر علامه طباطبائي؛ محمد حسين رشاد؛ ج

۱، قم: سماء قلم، ۱۳۸۲ ش، ص ۴۰۰. نیز: شيعه در اسلام؛

سيد محمد حسين طباطبائي؛ تهران: دارالكتب الاسلاميه ۱۳۴۸

ش/۱۳۸۹ ق، ص ۵۴ (روش شيعه در عدل به حديث).

همچنین نگر: التبيين في تفسير القرآن؛ شيخ الطائفة أبو جعفر محمد

بن الحسن الطوسي؛ تحقيق و تصحيح احمد حبيب قصير العاملي؛ ط ۱

(افست)، قم: مكتب الاعلام الاسلامي، ۱۴۰۹ ق، ج ۱، ص ۶ و ۷.

صد البته خواهندگان تفصيل در اين باب، به همين بازبردهای اندک ما

(عمدتاً به منابع متأخر) بسنده نکرده، على الخصوص عبارات و مؤلفات

پيشروان طایفه چون شيخ مفيد و سيد مرتضى (رضوان الله عليهما) و

ديگر پيشگامان چون صاحب نقض را از نظر خواهند گذرانيد.

باری، حتی بنا بر قول جماعت اندک شمار که خبر واحد را در عقايد

حجت می دانند، نه هر خبر واحد بلکه همان خبر واحدی که در فروع نیز

حجت باشد در عقايد حجت است؛ و پيدا است کلام مضطرب مجهول

بی سند نامستندی چون خطبه ادعایی محل کلام ما به کلی از دایره آن

بحث نیز بیرون است!

۱۲۲. نگر: خطيب كعبه؛ ص ۸۱ و ۸۲.

۱۲۳. حاجت به تذکار نیست که خبر ولادت امير مؤمنان علی (ع) را در کعبه،

نه فقط شيعه که بسياری از اعلام اهل تسنن نیز روايت کرده اند، و از

جمله، محدث بزرگ، حاکم نيشابوری، در المستدرک على

الصحيحين اين خبر را متواتر شمرده است (نگر: علي وليد الكعبه؛

الشيخ محمد علي الاردوبادي؛ ط ۱، تحقيق و نشر مؤسسة البعثة،

طهران: ۱۴۱۲ ق، ص ۲۱ و ۲۲ و: وليد الكعبه؛ اعداد و تقديم السيد

محمد رضا الحسيني الجلالی؛ ط ۱، قم: المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۳

ش/۱۴۲۵ ق، ص ۵۲ و ۵۳).

۱۲۴. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد؛ الشيخ المفيد؛ ابو عبدالله

محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي؛ تحقيق مؤسسة آل البيت (ع)،

لإحياء التراث؛ ط ۲، بيروت: دارالمفيد، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۵.

۱۲۵. دانشور فقيد مرحوم شيخ محمد علي اردوبادي (۱۳۱۲ - ۱۳۸۰ ق)،

در كتاب ارزشمند علي وليد الكعبه آن جا که همين عبارت شريف

مرتضى را نقل کرده، درباره اين «روى» توضیحی داده است از اين قرار:

«ليس قصده من إيرادها بلفظ روى إسنادها إلى رواية مجهولة، وإنما جرى فيها

على ذيدته في هذا الكتاب من سرد الحقائق الرأهنة مقطوعة عن الأسانيد لشهرتها

وتضافر النقل لها وتداولها في الكتب لفتاً للأنظار إليها وإشادة بذكرها على نحو

الاختصار، وعلى ذمة الباحث إخراجها من مظانها؛ ولذلك تراه يقول بعد الرواية

غير مُتلكي ولا مُتلمِّم: «ولا نظير له...» كجازم بحقيقتها، مومن بصحتها

وتواترها، وإلا للفظها كما هو دأبه في غير واحد من الأحاديث» (ط مؤسسة

البعثة، ص ۲۷. نیز: وليد الكعبه؛ اعداد استاد جلالی؛ ص ۵۹)

۱۲۶. رسائل الشريف المرتضى؛ اعداد السيد احمد الحسيني [الاشكوري]؛

ط ۱، قم: دارالقرآن الكريم، ۱۴۱۰ ق، ج ۴، ص ۹۲.

۱۲۷. اعلام الوری بأعلام الهدی؛ امين الاسلام الشيخ أبو علي الفضل بن

الحسن الطبرسي؛ تحقيق و نشر مؤسسة آل البيت (ع)، لأحياء التراث؛

ط ۱، قم: ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۳۰۶.

۱۲۸. مناقب آل ابی طالب؛ ابو جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب

السروى المازندراني؛ تحقيق و فهرسة د. يوسف البقاعي؛ ط ۲،

بيروت: دارالأضواء، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۱۹۹ و ۲۰۰.

۱۲۹. برای نمونه نگر: نهج الحق و كشف الصدق؛ العلامة الحلبي؛ حسن

بن يوسف بن المطهر، علق عليه؛ عين الله الحسنی الأرموی؛ قدم له:

السيد رضا الصدر، قم: دارالهجرة، ۱۴۲۱ ق، ص ۲۳۲-۲۳۳

۱۳۰. در اين باره به سخن تنی چند از اعلام شيعه که پرچمداران انديشه

کلامی در اين طایفه اند بسنده کردیم؛ ورنه از عامه و خاصه تعابیری که

در همين باره بتوان مورد استشهاد قرار داد، کم نیست. برای نمونه نگر:

عمدة الطالب فی أنساب آل أبي طالب؛ ابن عثمة (جمال الدین احمد بن علی الحسنی)؛ تحقیق السید مهدی الرجائی؛ ط ۱، قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی الکبری، ۱۴۲۵ هـ/ ۱۳۸۳ ش، ص ۶۷.

۱۳۱. إحقاق الحق؛ ص ۱۹۸ (چاپ سنگی).

صدر عبارات راسخ با: علی ولید الکعبه؛ مرحوم اردوبادی؛ ص ۴۰ و: ولید الکعبه؛ اعداد استاد جلالی؛ ص ۷۲ و ۲۸۲.

سخنی هم از الکشکول فیما جرى علی آل الرسول منقول است که بحث را از کعبه فراتر برده و نامربوط تر از آن به نظر می رسد که حتی همپراز سخن قاضی شوشتری تواند بود.

این طالب علم را - احسن الله احواله - اکنون به متن الکشکول یاد شده دسترس نیست؛ لیک عبارت منقول از الکشکول (ولید الکعبه، اعداد استاد جلالی، ص ۱۸۸) از این قرار است: «ولقد فی الکعبه بالحرّم الشریف، فكان شرف مکة واصل بکة لا تمتازة بولادته فی ذلك المقام المنیف، فلم یسبغه أحد ولا یلقه أحد بهذه الکرامة».

بخش نامربوط مورد اشارت ما، همان پاره «فکان شرف مکة واصل بکة... المقام المنیف» است که پردازنده عبارت در آن چندان دچار غلیان احساسات گردیده که حتی از ولادت حضرت سیدالبشر (ص) در مکة غفلت کرده و از یاد برده که با وجود آن حضرت اصل شرف آن سرزمین مقدس را به دگر اولیای الهی منسوب نتوان داشت.

این هم گفتنی است که: عبارت الکشکول را از سیدحیدر آملی دانسته و از او به لقب «محدث جلیل» یاد کرده اند (نگر: همان) که هر دو محل کلام است: اولاً، الکشکول یاد شده بنابر پژوهش های کتابشناختی از «سیدحیدر آملی» صوفی بلندآوازه، صاحب تفسیر و شارح فصوص، نیست؛ و البته کیستی مؤلف واقعی آن مورد اختلاف است (نگر: مأخذیابی احادیث جامع الاسرار؛ سید حیدر آملی، علی نقی خدایاری؛ ج ۱، قم: دلیل ما، ۱۳۸۴ ش، ص ۱۰۱-۱۰۶، و حسین متقی، «سید حیدر آملی و تشکیک در انتساب یک اثر به نام او»، فصلنامه پیام بهارستان، دوره دوم، س ۱، ش ۳، بهار ۱۳۸۸ ش، ص ۱۰۱-۱۰۸).

ثانیاً، سیدحیدر آملی صوفی ای تمام عیار است و بررسی آثار او - که گفتیم الکشکول هم از آنها نیست - نشان می دهد به پاره ای سهل انگاری ها و گرفتاری های شایع صوفیه در باب روایت حدیث و اعتماد و اتکا بر مآثورات ناستوار مبتلاست (در این باره، از جمله، نگر: مأخذیابی احادیث جامع الاسرار؛ سیدحیدر آملی؛ به ویژه ص ۲۲ و ۲۷-۸۸)؛ پس اطلاق «محدث جلیل» بر چنین عالمی، هر چند پایگاه او را در حوزه تخصص و تبحر خودش بلند بدانیم، در عرف علمی مقبول نمی نماید. از یاد نسیم ابوحامد غزالی که در دانش های مصطلح بی گمان پایگاهی بس رفیع تر از سیدحیدر آملی داشته است - و از قضا، در تصوف نیز مشربی بس رقیق تر از مشرب این عربی مآبانه سیدحیدر دارد - از بابت همین گونه سهل انگاری ها در امر تحدیث، خاصه در کتاب بلندآوازه اش «حیاء علوم الدین»، سخت مورد انتقاد ناقدان و عیارسنجان واقع گردیده است.

الغرض، حتی دانشوران بلندپایه نیز گاه در مقام تحدیث اهل دقت و اتقان نبوده اند (و این قصه سر دراز دارد!).

۱۳۲. دیوان اشعار خواجوی [ی] کرمانی؛ به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خانساری؛ ج ۲، تهران: پازنگ، ۱۳۶۹ ش، ص ۶۱۵.

۱۳۳. کلیات اشعار مولانا اهل شیرازی؛ به کوشش حامد ربانی؛ تهران:

کتابخانه سنائی، ۱۳۴۴ ش، ص ۴۹۲.

۱۳۴. نگر: إحقاق الحق؛ ص ۱۹۸ (چاپ سنگی) و: ولید الکعبه؛ ط استاد جلالی؛ ص ۷۲ و ۱۳۶. نیز: علی ولید الکعبه؛ مؤسسة البعثة، ص ۹۵ و بستان السیاحة (سیاحت نامه)، زین العابدین شیروانی، ج ۱، تهران: کتابخانه سنائی، ص ۵۴۰ (بدون تصریح به نام قائل).

۱۳۵. مولود کعبه؛ شیخ محمدعلی اردوبادی؛ ترجمه و نگارش عیسی اسلیم پور اهری، تحقیق و استدرک علی اکبر مهدی پور؛ ج ۱، قم: رسالت، ۱۴۲۰ ق/ ۱۳۷۹ ش، ص ۱۵۸ و ولید الکعبه؛ ط المکتبه الحیدریه، ص ۱۲۶ (با یک نادرستی چاپی).

۱۳۶. دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی؛ به سعی و اهتمام علی حبیب؛ ج ۳، تهران: کتابفروشی زوار، [بی تا]، ص ۳۱۴.

۱۳۷. مولود کعبه؛ ص ۲۹۰ «استدرک» به قلم آقای مهدی پور.

۱۳۸. به فرموده خداوند متعال: «وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» (س ۲۶، ی ۲۲۶). داستان طبیعت آمیز فرزاد یا سلیمان بن عبدالمک و استشهاده او بدین آیت قرآن برای رستن از بادافرهی که سلیمان بر مدعیای وی در شعر، مقرر خواست کرد را بخوانید در: شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید؛ به تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم؛ ط ۱، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۹ ق، ج ۵، ص ۱۷.

۱۳۹. مولود کعبه؛ ص ۱۹۰ و ولید الکعبه؛ ط. حیدریه، ص ۱۵۷ (با نادرستی چاپی).

۱۴۰. دیوان حکیم قائل شیرازی؛ به تصحیح امیر صانعی خوانساری؛ ج ۱، تهران: نگاه، ۱۳۸۰ ش، ص ۶۶۱.

۱۴۱. منتهی الآمال، چاپ باقری بیدهندی، ج ۲، ص ۱۰۷۹. در «نصح و تحذیر» خطاب به «سلسله جلیله اهل منبر و ذاکرین مصیبت سید مظلومان» و در بیان «مفاسدی که بر این کار بزرگ طاری و ساری شده».

۱۴۲. نگر: منتهی الآمال؛ همان و: رموز الشهادة: ترجمه کامل نفس المهموم و نفثة المصدور حاج شیخ عباس قمی، آیت الله محمدباقر کمره ای، ج ۷، تهران: کتابچی، ۱۳۸۴ ش، ص ۳۵۵ (از نفثة المصدور).

متأسفانه چنین قصور و تقصیری را می توان در سرایش های شماری از ناموران، به ویژه در ادوار اخیر، دید. بیت دوم این سروده ناصرالدین شاه قاجار که «به مناسبت ورود به آستان مقدس امام رضا(ع) در مشهد مقدس سروده است» از مصادیق همین کوتاهی هاست.

در طوس جلال کبریا می بینم

بی پرده تجلی خدا می بینم

در کفش کن حریم پور موسی

موسی [ی] کلیم با عصا می بینم

(دیوان ناصرالدین شاه قاجار؛ به کوشش حسن گل محمدی؛ ج ۱،

تهران: سپند، ۱۳۶۳ ش، ص ۵۰).

عرفی شیرازی در چکامه ای در ستایش سید المرسلین (ص) گوید:

عیسی مگس و تکلم تو

حلوی دکان آفرینش

(کلیات عرفی شیرازی؛ به کوشش محمدولی الحق انصاری؛ ج ۱،

تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۸ ش، ج ۲، ص ۱۸۴).

همو در چکامه ای در ستایش امیرالمؤمنین (ع) می گوید:

لعل حیاتبخش تو جایی که دم زند
نبود مسیح راز خجالت مجال دم
(همان، ج ۲، ص ۲۸۳).
و:

در باغ فطرت تو مسیحا ست یک نسیم
در فوج حشمت تو سلیمانست یک حشم
(همان، ج ۲، ص ۲۸۵).

بنای مقایسه‌ها، مقابله‌ها و ایجاد مناسبت‌هایی از این دست و بدون رعایت ادب شرعی و عقلی در حق رده‌ها و رسته‌های سپسین اولیای الهی نیز به چشم می‌خورد. برای نمونه صفی‌علیشاه در مدح حضرت فاطمه بنت اسد(ع) می‌گوید:

فاطمة ابنة الاسد که نمود
افتخار از کنیزی اش مریم

(نگر: مولود کعبه؛ ص ۲۸۹. «استدراک» به قلم آقای مهدی پور).

ناگفته نماند که چنین اتجاهات غالیانه و حشویانه، تنها در ادبیات شیعی نبوده و نیست، بلکه در ادبیات سنی هم حضور جدی دارد برای نمونه جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی در ترکیب بلند آوازه‌ای که در ستایش نبی اکرم(ص) ساخته است، خطاب به آن حضرت گوید:

فراش دَرّت کلیم عمران
چاووش رَهّت مسیح مریم

(دیوان کامل استاد جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی؛ باتصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی؛ ج ۲، تهران: کتابخانه سنائی، ۱۳۶۲ ش، ص ۳).

روح الله با تو خرسواری
روح القدس رکابداری

(همان، ص ۴).

۱۴۳. نگر: دیوان قصاید و غزلیات؛ محمدحسین صغیر اصفهانی؛ ج ۱۴، اصفهان: فروشگاه صغیر، ۱۳۶۴ ش، ص ۱۶۴-۱۶۷.
حتی اگر مراد از هردو «علی» در مصراع دوم نام خدای متعال و نه اسم امیرالمؤمنین علی(ع) باشد، ابهام مسلم بیت و ربط آن با ماقبل که در مدح امیرالمؤمنین علی(ع) است، باز جای سخن است.
۱۴۴. نگر: همان، ص ۱۶۰-۱۶۴.

توضیح، آن که: نام حضرت ابوطالب(ع) - بنا بر قول مشهور - عمران بوده است و مقصود از «علی عمرانی»، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) است.

۱۴۵. دیوان یحیی؛ میرزایحیی مدرس بیادآبادی؛ ج ۱، قم: جلوه کمال، ۱۳۸۶ ش، ص ۵۹۹.

گویا تأویل و توجیه این کلام بدین شیوه باید کرد که هم خدا را نام «علی» است و هم پیامبر کسی است که علی(ع) به منزله نفس او قلمداد شده و هم ...

به هر روی، سخنی است که باید آن را از ظاهرش منصرف گردانید.

۱۴۶. نگر: ألف حدیث فی المؤمن؛ هادی النجفی؛ ط ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق، ص ۱۷۰.

۱۴۷. یکی از تعالیم مهم قرآنی - از جمله در کریمه «ولا تقف ما لیس لک به علم» (س ۱۷، ی ۳۶ / از پی آنچه بدان دانشی نداری مرو)، همین است که همان گونه که هر سخنی نمی‌توان گفت و هر کاری نمی‌توان کرد،

هر اعتقادی نیز نمی‌توان داشت، مادام که ندانیم آن بر ما رواست یا نه. به تعبیر نیکوئی امین‌الاسلام طبرسی: «... ولا تعتقد الا ما تعلم انه مما یجوز ان یتقد» (مجمع البیان؛ ط ۱، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۵ ق، ج ۶/ص ۲۵۱).

۱۴۸. خطیب کعبه؛ ص ۴۲.

۱۴۹. چندان غریب نمی‌نماید که نویسنده کتاب سقای معرفت نیز که از رهگذر همین کتاب خطیب کعبه بدین خطبه ادعایی استناد می‌کند، و در عرصه نقد الحدیث به نحوی شگفت‌انگیز بر کتابی چون نورالعین منسوب به اسفرائینی تکیه می‌نماید و به طرز عجیب و در پی اثبات انتساب آن برمی‌آید، وقتی گام به عرصه توثیق مرویات می‌نهد، به همین شیوه «دفع دخل مقدر» و دست‌پیش‌گرفتن متوسل می‌شود و - بر حسب تعبیر خویش - «مذعیان عیبجو» را که در جستجوی تحریف در واقعه عاشورا هستند، مذمت و ملامت می‌کند و به کوتاه‌بینی و «نا توانی علمی» منسوب می‌دارد! (نگر: سقای معرفت، پیشین، ص ۱۷۲).

۱۵۰. نگر: بحار الانوار؛ ج ۲۵، ص ۳۳۶.

سنج: خطیب کعبه؛ ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

۱۵۱. خطیب کعبه؛ ص ۲۰۶.

۱۵۲. نگر: همان، ص ۲۰۷، هامش.

۱۵۳. نگر: همان، ص ۲۷۸.

۱۵۴. البته «هرقل» اسم خاص است، ولی گویا مانند «کسری» اراده نوع از آن شده.

۱۵۵. نگر: النهایة فی غریب الحدیث والاثار؛ ابن‌الثیر (مجدالدین ابوالسعادات المبارک بن محمد الجریزی)؛ تحقیق محمود محمد الطناحی؛ قم: مؤسسه اسماعیلیان، ج ۵، ص ۲۶۰.

۱۵۶. توجه خوانندگان محترم را به القاب و عناوین مذکور برای تقریظ نویسان همین کتاب خطیب کعبه (ص ۱۲ و ۱۵) و نام «حوزه علمیه قم» در پایان تقریظ دوم (همان، ص ۲۹) معطوف می‌دارم و توقع کلی جامعه دینی را از این اوصاف و اسامی خاطر نشان می‌سازم.

۱۵۷. تفسیر کبیر منبج الصادقین فی الزام المخالفین؛ ملا فتح‌الله کاشانی؛ با مقدمه و باورقی و تصحیح میرزا ابوالحسن شعرانی؛ ج ۵، تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۳۲ (مقدمه مصحح) و: فرزانه ناشناخته؛ ج ۱، ص ۶۳۹-۶۴۰ (تأکید از ماست).

درباره این روایات و ایستارهای برخاسته از آن همچنین نگر: سید محمد رضا حسینی جلالی، «نگاهی به جوابات اهل موصل ...»، ترجمه و تمیم جویا جهانبخش.

۱۵۸. یعنی همان چیزی که نویسنده خطیب کعبه (ص ۳۳ و ۳۷) و یکی از تقریظ نویسان بر آن کتاب (ص ۱۴) بنداشته‌اند!

برای اجتناب از هرگونه «تدلّیس»، گفتنی است: بهره‌وری نگارنده از منابع و مأخذی که در این گفتار بدان‌ها ارجاع کرده است، از راه «لوح‌های فشرده رایانگی» بوده است.